

## خوابی تعبیر شده؟! اعتمادالسلطنه و رؤیای صدارت اعظمی<sup>۱</sup>

مرتضی دانشیار<sup>۲</sup>

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

### چکیده

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از رجال علمی-سیاسی برجسته دوران قاجاریه است که درباره زندگی او آگاهی‌های بسیار در دست است، اما درباره کیفیت و نحوه تألیف آثار وی، رویکرد سیاسی و سبب مرگ ناگهانی‌اش میان پژوهشگران تاریخ قاجاریه، مناقشه بسیار وجود دارد. مقاله حاضر به بررسی کارنامه سیاسی او می‌پردازد. در ۴۲ سالگی اعتمادالسلطنه، درحالی‌که دچار ناامیدی مزمن بود، همسرش رویایی دید که طبق آن او در ۵۴ سالگی به وزارت (صدراعظمی) می‌رسید. چنین می‌نماید که این خواب روند زندگی اعتمادالسلطنه را تا پایان عمر او تحت تأثیر مستقیم قرار داده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که چگونه محیط سیاسی-اجتماعی، کنش‌های سیاسی اعتمادالسلطنه را شکل داده‌اند و چسان خواب مذکور مسیر ۱۲ سال پایانی زندگی او را برای تحقق رؤیای صدارت اعظمی رقم زده و او را به نگارش و فعالیت‌های گسترده سیاسی، رقابت با امین‌السلطان و پیوند با سفارت روسیه، واداشته است.

**کلیدواژه‌ها:** اعتمادالسلطنه، روان‌شناسی شخصیت، ناصرالدین‌شاه، امین‌السلطان، رؤیا و سیاست، صدارت اعظمی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۱۵

۲. رایانامه: daneshyar@um.ac.ir

## مقدمه

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از ۱۲۸۴ تا ۱۳۱۳ ق مترجم و روزنامه‌خوان ناصرالدین‌شاه (حک: ۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق) بود و از این روی جزو عمله خلوت و هم‌نشین روزانه شاه به‌شمار می‌رفت. این منصب برای او تا بدانجا اهمیت داشت که حتی پس از تصدی اداره روزنامه‌ها و دارالترجمه دولتی، معاونت وزارت عدلیه و حتی وزارت انطباعات، آن را واگذار نکرد. این هم‌نشینی روزانه با شاه به همراه منصب‌های متعدد درباری، او را به شخصیتی تأثیرگذار در حکومت قاجاریه تبدیل کرد. مدیریت چندین روزنامه دولتی و تألیف آثار متعدد تاریخی، جغرافیایی و سیاسی - تا بدانجا که او را می‌توان پرکارترین نویسنده دوره قاجاریه به‌شمار آورد - بر جایگاه و اهمیت اعتمادالسلطنه در میان محققان افزوده‌است.

مطالعات صورت‌گرفته درباره اعتمادالسلطنه را می‌توان به دو دسته موافق و منتقد یا مخالف تقسیم کرد. برخی از این پژوهش‌ها ضمن ارائه چهره‌ای درخشان از او، سبب مرگش را مسمومیت به دست رقیبانش دانسته‌اند و برخی همراه با نمایش سیمایی تیره از وی، او را فردی متملق، بی‌خیر و بدون مایه علمی معرفی کرده‌اند.<sup>۳</sup> باوجود این داوری‌های متناقض، روزنامه خاطرات پانزده سال پایانی زندگی او که آن را نسبت به آثاری از این قسم با صدقتی مثال‌زدنی نوشته‌است، همراه با سنجش جزئیات آن با گزارش‌های هم‌روزگاران، تصویری نسبتاً روشن از زندگی او به دست می‌دهد.

سیمت او به‌عنوان مترجم و روزنامه و کتاب‌خوان شاه، موجب شد که در هر سه سفر

---

۳. برای برخی مخالفان، نک. بامداد، ۱۳۵۷: ۳۳۴-۳۶۷؛ قاسمی، ۱۳۷۹: ۲۵۶-۲۶۶؛ آل‌داوود، ۱۳۷۹: ۳۵۸-۳۶۳؛ سعادت‌نوری، ۱۳۴۶: ۱۴۳-۱۴۵؛ متولی حقیقی، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۸، ۳۵ به بعد؛ و برای موافقان برای نمونه، نک. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، شماره سند: ۲۹۶۰۰۳۱۸۰؛ خان‌ملک ساسانی ۱۳۳۸: ۱۷۰-۱۸۴؛ اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷: پیشگفتار مصحح، ۱-۳۱؛ قاسمی، همان: ۲۶۶ به بعد. از میان این تحقیقات، نوشته مفصل و خوب قاسمی و اثر متولی حقیقی مستقلاً به بررسی کارنامه اعتمادالسلطنه پرداخته‌اند. اما تمرکز قاسمی صرفاً بر وجهه مطبوعاتی و معرفی روزنامه‌های وی و دومی بر وجهه تاریخ‌نگارانه و معرفی کتب و مقالات او بوده‌است. در آثار ایشان کارنامه سیاسی او مورد تحقیق نبوده‌است.

ناصرالدین شاه به اروپا در سال‌های ۱۲۹۰، ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ق، همراه شاه باشد و تلاشی پیگیر برای دستیابی به جایگاه بالاتر و مناصبی پرسود و منفعت، داشته باشد. با وجود این اعتمادالسلطنه نه تنها از جایگاه خود خشنود نبود، بلکه اندیشه کناره‌گیری از تمام مناصب حکومتی را نیز در سر داشت. در چنین وضعی، در ۴۲ سالگی او همسرش خوابی شگفت دید که نوید وزارت واقعی (صدارت اعظمی) را به او داد. پژوهش حاضر ضمن بررسی زندگی و شخصیت وی با بهره‌گیری علم روان‌شناسی، به تأثیر این رؤیا بر زندگی و کارنامه سیاسی او می‌پردازد، موضوعی که مورد توجه هیچ تحقیقی نبوده است.

### شخصیت و زندگی اجتماعی

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، زاده ۲۰ شعبان (شب ۲۱ ماه) ۱۲۵۹ق/۱۲۲۲ش در تهران، پسر چهارم خانواده و احتمالاً آخرین آن‌ها است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۱۷۳، ۳۰۴، ۳۴۵، ۴۳۵؛ بامداد ۱۳۵۷: ۳۳۰/۳). اما تاریخچه زندگی او همچون هر انسانی پیش از تاریخ تولدش آغاز شده بود، چرا که ویژگی‌های وراثتی و محیط زندگی آدمی که هیچ‌کس در گزینش آن‌ها مختار نیست، پیش از تولد مشخص شده‌اند. ویژگی‌های محیطی زندگانی اعتمادالسلطنه از آن‌رو حائز اهمیت خاص است که او فرزند علی‌خان حاجب‌الدوله (بعدا ضیاءالملک و نهایتاً ملقب به اعتمادالسلطنه، ۱۲۲۱-۱۲۸۴ق) بود؛ فردی که مجری فرمان قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر است. این میراث ننگین پدری بر سراسر زندگانی محمدحسن خان سایه افکند، چنانکه در همان روزگار کودکی، دو دختر امیرکبیر و عزت‌الدوله (خواهر تنی شاه) بر او تاخته با چنگ و مشت صورتش را زخمی کرده عاقبت دیگران او را از دست‌وپای آنان رهایی بخشیدند (آدمیت، ۱۳۶۲: ۷۳۳؛ هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۶۳: ۳۴۳). این رخداد که بی‌گمان پیش از تن، روان محمدحسن‌خان را آزرده ساخت، از کینه دختران عزت‌الدوله از پدرش ریشه می‌گرفت و شاهدی نیرومند از تأثیر محیط و شرایط اجتماعی در شکل‌گیری شخصیت اعتمادالسلطنه است.

روان‌شناسان تعاریف بسیار متعددی از شخصیت ارائه داده‌اند که از معروف‌ترین آن‌ها شاید سخن گوردون آلپورت باشد که شخصیت را این‌گونه تعریف کرد: «سازمان پویایی از سیستم‌های روان-تنی فرد که رفتارها و افکار خاص او را تعیین می‌کند» (راس، ۱۳۷۳: ۱۸). برآیند غالب تعاریف دیگر را نیز شاید بتوان در این تعریف بی‌پیرایه ارائه کرد که شخصیت مجموعه است از «ویژگی‌های جسمی، روانی و رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند». شخصیت انسانی ساخته عوامل متعددی است که وراثت، محیط زندگی، یادگیری و والدین مهم‌ترین اسباب آن هستند (راس، ۱۳۷۳: ۱۷؛ شولتز و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۱۰-۵۱۵؛ کریمی، ۱۳۹۰: ۵).

بررسی شخصیت اعتمادالسلطنه برای موضوع کنونی از آن‌رو ضروری می‌نماید که بدون پرداختن به آن فهم کنش‌های وی و باور یا عدم باورش به خواب و رؤیا ممکن نیست. منابع متعدد و به‌ویژه روزنامه خاطرات وی که دارای نکاتی جزئی از سال‌های کودکی تا چند روز پیش از مرگ اوست، تا حد قابل قبولی این بررسی را ممکن ساخته‌است. این منابع گواه پشتکار کم‌نظیر، آداب‌دانی، حافظه قوی، جاه‌طلبی، درعین‌حال کم‌تحرکی (تنبلی جسمی)، درون‌گرایی و کم‌رویی نسبی، نازک‌دلی (زودرنجی)، بدبینی و تندزبانی، اضطراب و ترسویی اوست. او که فرزند مردی چندزنه و یگانه فرزند مادرش بود، ضمن پاسداشت پدر خود، مادرش را «تنها دوست مهربان» خود در دنیا می‌دانست و همیشه پیش از عزیمت به سفر از او خداحافظی کرده به محض برگشت و غالباً پیش از دیدن همسر خود، به دیدار او می‌رفت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۵۴، ۱۰۲۳، ۱۰۳۰؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۷۱؛ خان‌ملک ساسانی، ۱۳۳۸: ۱۶۹، ۱۷۱). اگرچه لغزش‌هایی داشت، اما به شریعت تشیع پایبند بود و نماز و روزه و عزاداری برای ائمه به‌ویژه مناسک ایام شهادت امام حسین(ع) را به‌جای می‌آورد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۱۲۴-۱۲۶؛ همو، ۱۳۸۹: ۹۸، ۱۳۲، ۲۰۳ به بعد؛ خان‌ملک ساسانی، ۱۳۳۸: ۱۷۱). افزون‌براین، به گزارش خود اعتمادالسلطنه، دست‌کم از حدود ۳۰ سالگی یا پیش از آن، از «مردی افتاده» بود و میل جنسی ضعیفی داشت، صحت این موضوع

جدای از آنکه بعد از ۱۶ سالگی دیگر بچه‌دار نشد، مکررا از فحوای روزنامه خاطراتش نیز پیداست (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۱۲۶؛ همو، ۱۳۸۹: ۸۷۰). سرانجام آنکه، به اموری معتقد بود که امروزه جزو خرافات به شمار می‌روند: به سعدونحس ساعات، نحس بودن ماه صفر و عدد و روز سیزده، اعتقاد سخت به استخاره و بررغم اظهار عدم‌باور به خواب و رؤیا، شواهدی مکرر از اعتقادش به این امر نیز در دست است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۱۴۳، ۲۷۱، ۸۴۵، ۹۷۹، ۹۸۲، ۱۰۰۳).

گواه کوشش و پشتکارش برنامه روزانه اوست که عمدتاً پیش از برآمدن خورشید از بستر برمی‌خواست و از آغاز روز تا چند ساعت گذشته از شب، معمولاً به مطالعه و نگارش، اداره مسئولیت‌های حکومتی چون اداره دارالترجمه و روزنامه‌های دولت، خواندن روزنامه و کتاب برای شاه یا تدریس زبان فرانسه به او، مهمانی یا دیدار از دوستان و خویشاوندان اشتغال داشت (همان: ۶۴ به بعد). حافظه قوی او را نقل اشعاری از شاعران متعدد و متناسب با مباحث جاری در نامه‌های شخصی یا روزنامه خاطرات وی و درج اشعاری عامیانه که در همان روزها می‌شنیده است، هویدا می‌کند (همان: ۶۰، ۸۲، ۸۴، ۹۸، ۱۲۶ به بعد؛ ساکما، شماره سند: ۳۱۷۰۱۲۲).

این تکاپو و تلاش که بیش از تفریح و کسب ثروت، برای شهرت و جاه‌طلبی بود، به معنای تحرک بدنی او نیست، محمدحسن خان از کار بدنی سخت احتراز داشت و به تنبلی و بی‌تحرکی شهره بود. از همین رو، درحالی‌که قدی بلند نداشت و میانه‌بالا بود، در ۱۳۰۵ق و تقریباً در ۴۶ سالگی خود حدود نود کیلو و نیم وزن داشت. این تکاپو و پرهیز از کار جسمانی این‌گونه باهم جمع شده بودند که سروکارش عمدتاً با کتاب و روزنامه بود و تا اجباری پیش نمی‌آمد از پیاده‌روی می‌پرهیخت و با اسب و به‌ویژه کالسکه (خاصه از حدود ۱۳۰۰ق به بعد) طی طریق می‌کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۴۰۹، ۵۰۵، ۵۲۱؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۹۹، ۷۱). بی‌گمان این خصایص گذشته از تعمیق درون‌گرایی و کم‌رویی، هم‌زمان از این دو ویژگی او نیز تأثیر می‌پذیرفت.

میل اعتماد السلطنه به درون‌گرایی و کم‌رویی از آنجا قابل فهم است که اگرچه برای حفظ منصب و جایگاهش در دربارِ پرقابِت قاجاریه، ناگزیر از مرادده با بیشتر درباریان بود، اما ارتباط دوستانه‌اش از چند تن اهل علم و مطالعه فراتر نمی‌رفت که مهم‌ترین آن‌ها میرزا علی خان امین‌الدوله، طلوزان\_پزشک اصلی شاه\_، حکیم‌الممالک (بررغم رقابت و دشمنی گهگاهی)، معجول‌خان (صدیق السلطنه بعدی)، محمدحسین فروغی (ملقب به ذکاءالملک) و میرزاهمدی شمس‌العلماء بودند (برای نمونه نک. اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۲۲-۲۳، ۷۹، ۹۰، ۳۷۴، ۵۹۷، ۶۰۴، ۱۰۰۴). از حضور در مهمانی‌هایی که دوستان صمیمی‌اش به‌ویژه امین‌الدوله، شرکت نداشتند و خاصه اگر مجالسی غیررسمی و همراه با عیش و نوش و پایکوبی بود، پرهیز داشت. افزون‌براین، از جمع زنان نیز گریزان بود و از شرم در نزد جمع آنان و طعن و تمسخرشان نسبت به «قد و قامت» خود سخن گفته‌است. هیجان و تفریح را به‌ویژه در مهمانی‌های جمعی، خوش نداشت و به تصریح خودش از آن‌ها متنفر بود (برای نمونه نک. همان: ۲۹۱، ۳۳۸، ۴۹۶، ۷۲۶، ۱۰۳۵). صرف وقت با کسانی که از علم و سیاست سخن نمی‌گفتند را\_ البته اگر این همنشینی به صورت ملموس در حفظ منافعش مؤثر نبود\_، اتلاف وقت می‌دانست. بیش از همه به نوشتن و مطالعه مأنوس بود. درحالی‌که بنا به سِمَت خود ناچار به حضور مداوم نزد شاه بود، در سفرهای ناصرالدین‌شاه برخلاف سایر درباریان، وقت خود را جز هنگام حضور در پیشگاه شاه، صرف مطالعه تاریخ و جغرافیای مسیر سفر و نگارش می‌کرد (برای نمونه نک. همان: ۱۸۰-۱۸۷، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۹-۲۵۹ و صفحات بعد). در کنار این خصایص و برخلاف نظر برخی از پژوهشگران، او سخت نازک‌دل و عمدتاً دل‌رحم نیز بود. اگرچه گاه از سر خشم به تنبیه زیردستانش می‌پرداخت، اما شواهدی بسیار بیشتر مؤید مروت و دل‌رحمی‌اش هستند (برای نمونه نک. اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۲۶۳، ۳۶۹، ۳۷۷، ۵۰۹، ۵۴۷، ۷۶۰، ۸۵۴-۸۵۲، ۸۷۲، ۸۹۸-۸۹۹، ۹۰۸، ۹۴۰-۹۳۹، ۹۶۶، ۹۸۲).

ویژگی دیگر شخصیت او زودرنجی و بدبینی بود، چنان‌که شاه او را «بسیار مرد با

سوءظنِ وسواس‌دار» معرفی کرده بود. از همین رو، با کمترین دل‌خوری یا احتمال رنجشش، به زبان، نامه یا اعطای هدیه، از او دلجویی می‌کرد (برای نمونه نک. همان: ۲۸۲، ۲۸۵، ۶۶۰، ۶۷۹، ۷۲۷، ۸۶۴، ۸۹۰-۸۹۱؛ ناصرالدین‌شاه، ۱۳۹۷: ۱۹۸-۱۹۹). اگرچه روزنامه‌خاطراتش یا سایر منابع نسبت «بسیار... با سوءظنِ وسواس‌دار» را محتملاً تأیید نکند، اما غلبه بدبینی بر منش وی را اثبات می‌کنند. این شواهد، گله و شکایت مکرر از دیگر درباریان و اظهار آن به شاه یا داوری شتاب‌زده و منفی از رخدادهای روزنه‌اش است. زبان تند و گزنده او نیز از محتوای سخن و پاسخ‌های او در برابر سایر درباریان از جمله امین‌السلطان یا شخص شاه و نیز اظهارات مکرر معاصرانش هویدا است (برای نمونه نک. اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳۶۷، ۴۱۰، ۵۸۵، ۷۳۰، ۸۲۳، ۸۳۰، ۱۰۴۲؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۷۱).

نهایتاً داده‌های مکرر از اضطراب مستمر و ترسویی اعتمادالسلطنه حکایت دارند که خود می‌توانست تا اندازه‌ای تبعات دو ویژگی اخیر باشند. او در آغاز سفرهای بیش از چندروزه، عمدتاً با دل‌تنگی و تشویش از مادر و همسرش جدا می‌گشت و در طی سفر مرتب از طریق پیک‌های دولتی جویای احوالشان می‌شد و در صورت عدم دریافت خبری تا موعد مورد انتظار، سخت پریشان و مضطرب می‌گردید. هنگام حضور در شهر نیز با اطلاع از بیماری یکی از این دو، اگرچه چندان اهمیتی نداشت، سخت به «وحشت» می‌افتاد و دوستان و آشنایان پزشک خود - گاه هم‌زمان دو یا چند تن از آنان - را به بالینشان می‌برد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۳۹، ۶۳۲، ۸۱۲). برای اضطراب و ترسویی او، گذشته از اعتراف صریحش و بی‌خوابی‌های شبانه وی تا سپیده‌دم به سبب نگرانی‌های روزمره، (همان: ۳۲۴، ۳۶۳، ۳۷۳، ۸۹۱)، شواهد متعدد دیگری نیز وجود دارد (برای نمونه، همان: ۲۳۹، ۳۶۳، ۷۴۷-۷۵۰؛ ناصرالدین‌شاه، ۱۳۹۷: ۱۹۷-۱۹۹؛ فوریه، ۱۳۸۵: ۱۸۸). همین ویژگی‌ها نیز بی‌گمان اعتمادالسلطنه را چاپلوس و تا حدی اهل ظاهرسازی می‌کرد، چنان‌که نزدیک‌ترین دوستش او را مشهور به «جُبْن و ظاهرسازی و تملُّق» معرفی کرده است. خود نیز به این تملُّق و ظاهرسازی آشکارا معترف بود (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۹۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳۸۶،

۵۱۱، ۵۹۸، ۸۳۷). اما گذشته از وراثت، چه تجربیات و محیطی چنین ویژگی‌هایی را در او پرورده و نهادینه کرده بود؟

از میان ویژگی‌های شخصیتی اعتمادالسلطنه، دست‌کم ترس و بدبینی، اضطراب، چاپلوسی و تا حدی درون‌گرایی و کم‌رویی او را می‌توان ناشی از تجربیات کودکی، عوامل محیطی و نوع حرفه و مسئولیتش دانست و به کمک داده‌های در دسترس تحلیل کرد. چنانکه اشاره رفت، پدر اعتمادالسلطنه عمدتاً شغل پرخشونت فراش‌باشی شاه را داشت و دست‌کم دوبار مورد خشم، مصادره و تبعید قرار گرفت و حتی یک‌بار با خطر اعدام مواجه شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۹۴۹؛ بامداد، ۱۳۵۷: ۳۷۵/۲-۳۷۸). جدای از تبعات سخت این رخدادها، اجرای فرمان قتل امیرکبیر، موجب شرمساری اجتماعی - به‌ویژه بعد از برکناری میرزا آقاخان نوری (صدارت: ۱۲۶۷-۱۲۷۵ق) از صدرات اعظمی - برای خانواده او شد؛ چنان‌که کتک و تحقیر فرزندش، محمدحسن، توسط دختران خردسال امیرکبیر، به سبب کینه از همین عمل او بود. افزون‌براین، از رساله مجدیه چنان برمی‌آید که پدر محمدحسن خان، در میان مردم و درباریان اهل اندیشه، شخصیتی نفرت‌انگیز بود، چه آنکه از عوامل ستم و کشتار بسیاری به اتهام «متمولین ولایات به فتنه و فساد و اخلال عمل مالیات [و] دیگر، نسبت مردم به تبعیت باب» به شمار می‌رفت و «جاسوس اجل» خوانده می‌شد (مجدالملک سینکی، ۱۲۸۷ق: ۲۷-۲۸). همین تجربیات روزگار خردسالی و نوجوانی، می‌توانسته‌است ترس و تشویش و کم‌رویی را در محمدحسن خان نهادینه کند.

گرنش و چاپلوسی اعتمادالسلطنه جدای از شرایط و عوامل پیش‌گفته، اسباب دیگری نیز داشت. خاطرات او ذیل سال ۱۲۹۲ق - شامل نزدیک به ۸ ماه از وقایع روزانه وی از جمادی اول تا محرم ۱۲۹۳ - فاقد نشانی آشکار از کرنش و چرب‌زبانی نسبت به فرادستان و حتی اظهار نامعمولی نسبت به شاه است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳-۵۹). بررغم این وضع، خاطرات او که بار دیگر از نوروز ۱۲۹۸ق نگارشش از سرگرفته شده‌است، آکنده از تملق فرادستان است (همان: ۶۳ به بعد). این تغییر آشکار می‌تواند متأثر از چه رخدادهایی باشد؟



ظاهرا یکی درگذشت حامیان نیرومندش تا میانه سال ۱۲۹۲ و دیگری تغییر رویه حکومت. امور حکومت قاجاریه تا پیش از ۱۲۹۷ق، در دست وزیرانی متعدد بود که مستقل یا به هنگام وجود مسند صدارت اعظمی در ساختار دولت، زیر نظر او مشغول خدمت بودند. اما در آن سال شاه، میرزا حسین خان سپهسالار را برکنار کرد و به اقتدار سه فرزند جوان خود به صورتی چشمگیر افزود. ولایات تحت حاکمیت مظفرالدین میرزای ولیعهد (۱۲۶۹-۱۳۲۴ق)، و به ویژه ظل السلطان (۱۲۶۶-۱۳۳۶ق) افزایش یافت و وزارت جنگ و حاکمیت برخی از ولایات به کامران میرزا نایب السلطنه (۱۲۷۲-۱۳۴۶ق) سپرده شد (اعتماد السلطنه ۱۳۶۸: ۱۹۷۶/۳، ۲۰۰۴، ۲۰۰۹). این سه فرزند جوان شاه دستیاران خود را نه از درباریان باتجربه گرد شاه، بلکه عمدتا از میان خویشاوندان مادری و دوستان جوان خود برمیگزیدند. از سوی دیگر، مراوده با آنان که عملا بخش بیشتر امور کشور را در دست داشتند، با سایر دیوانیان حکومت متفاوت بود. ایشان در ترازوی بالاتر از وزرا، در کنار شاه قرار می گرفتند و امکان نقد و اعتراضی به کار ایشان عملا وجود نداشت. گذشته از تصریح اعتماد السلطنه به اینکه جهت در امان ماندن از فتنه این سه برادر که دائما در کشاکش و رقابتی منفی بودند، مجبور به تملق به آنان است، از آن جهت نیز که حقوق و مخارج مسئولیت هایش از ولایات تحت حاکمیت ظل السلطان، پرداخت می شد، رسماً آورده است که «شاهزاده موجب و مرسوم مرا به قاعده می دهد و می رساند، لابدم به او تملق کنم» (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۳۸۶، ۴۷۶، ۵۹۸).

به هر روی، تصویری که اعتماد السلطنه در نتیجه این خصلت و ویژگی ها، در ذهن خویش بر ساخته بود، چندان مطلوب خود و دیگران نبود. به زعم خودش «سلیقه زیبایی و زشتی» و روی خوشگل نداشت و «قد و قامتش» مورد تمسخر زنان بود. مناسب مجالس شادی و مهمانی نیز نبود، چنان که پس از ترک مجلس عیش و نوشی آورده است که «مرا نه جیبی گشاده است و نه قامتی اندازه. خلقم بد و خلقتم بدتر است. آداب چنین مجلسی را به واسطه عدم ارتکاب نمی دانم. هیچ زنی در دنیا مرا دوست نداشته است» (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹:

۲۱۹، ۳۴۲-۳۴۳، ۵۸۳، ۴۹۴، ۱۰۳۵). او در پایان مجلس دیگری که بیشتر وزرای دربار در حال عیش و پایکوبی بودند، خود را حتی عاجز از «دست» زدن و همچون «حیوانی که از کره ماه به زمین بیفتد و هیچ نفهمد» معرفی می‌کند و در وصف خود پس از مهمانی مذکور آورده است که «تمام راه به کسانم بد می‌گفتم که چرا مرا این‌طور تربیت کردند» (همان: ۸۵۵). با وجود این، به دانش خود در زمینه تاریخ، جغرافیا، ترجمه از زبان فرانسه و توانایی مدیریتش اعتماد داشت و دست‌کم پس از مرگ میرزا یوسف مستوفی الممالک در ۱۳۰۳ق، نه تنها خویش را از تمام درباریان، جز میرزا علی‌خان امین‌الدوله و میرزا ملک‌خان، فروتر نمی‌دانست بلکه کارآمدتر و آگاه‌تر به جهان سیاست به شمار می‌آورد.<sup>۴</sup> او که از ۴۰ سالگی هیچ فرزندی و از ۴۳ سالگی خود هیچ برادر و خواهری نداشت (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۱۷۳، ۳۸۹)، نه اهل طرب و مهمانی بود و نه اهل شکار، و قش را صرف چه می‌بایست می‌کرد؟ روزنامه خاطراتش گواه آن است که غالب اوقاتش صرف مطالعه و نگارش و تلاشی ممتد برای ترقی جایگاه و رتبه می‌گذشت، رتبه‌ای که دست‌کم بعد از ۱۲۹۸ق، رضایتی از آن نداشت و حتی با تغییر عنوان مسئولیت‌هایش به وزارت انطباعات نیز، آن را وزارت «مجمولی» می‌خواند (برای نمونه نک. همان: ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۸۹؛ فوریه، ۱۳۸۵: ۲۳۷)؛ از این‌رو، در پی رؤیایی بزرگ‌تر بود.

### زندگی سیاسی؛ ترقی، توقف و رؤیای انگیزه‌بخش

محمد حسن خان اعتماد السلطنه مهر و عاطفه‌ای سخت به پدر و مادر داشت و پیرو سنت آنان بود. شاید از همین‌رو، ماجرای قتل امیرکبیر، گذشته از تأثیر بر زندگی جاری، مرام و آینده سیاسی او را نیز مشخص کرد و در چارچوبی از پیش تعیین شده نهاد؛ چنان‌که راهی برای

۴. در مورد اعتقادش به توانایی خود در ترجمه، نک. اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۲۳۳، ۴۱۶، ۸۶۲؛ در مورد باور به دانش و دانایی امین‌الدوله، همان، ۵۱۲؛ افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۳۷؛ همچنین در مورد تمجید از دانش اعتماد السلطنه در تاریخ و جغرافیا و زبان فرانسه، نک. عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۸۷۵/۱، ۹۲۵؛ خان‌ملک ساسانی، ۱۳۳۸: ۱۷۲، ۱۷۴.

نزدیکی به گروه‌های منتقد یا مخالف شاه نداشت و از این روی به شاه وابسته‌تر شد و متملق و محافظه‌کار گردید. عدم ارتباط پایدار و صمیمانه‌اش با صدراعظم‌های شاه که جایگاهی ناپایدار داشتند نیز جدای از همین موضوع نیست، چرا که تجربه زندگی سیاسی پدر نشان داده بود که زوال آنان، دولتمردان وابسته به ایشان را نیز به زیر می‌کشد (نک. اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۸۳۲). از همین رو برای استحکام موقعیت و ترقی خویش به افراد و جایگاه‌های پایدارتر دربار یعنی مادر شاه و همسران محبوب او تکیه کرده بود. در حیات مهدعلیا (د. ۱۲۹۰ق)، مادر مقتدر ناصرالدین شاه، او مهم‌ترین تکیه‌گاه اعتماد السلطنه و خانواده‌اش بود و به توسط همو با عزت‌ملک \_ دختر شاهزاده امام‌قلی میرزا عمادالدوله \_، که خواهرش نیز همسر شاه بود،<sup>۵</sup> ازدواج کرد (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۳۸: ۱۷۴؛ بامداد، ۱۳۵۷: ۱۳/۳۴). پس از مرگ مهدعلیا، عزت‌ملک همسر جسور و جاه‌طلبش که به حرمسرای شاه راه داشته با دو زن محبوب و پرنفوذ او ارتباطی صمیمانه داشت، همراه با پدر قدرتمندش، تاحدی این خلاء را پرکرده، تکیه‌گاهی جدید و پایدار برای اعتماد السلطنه ساختند.

جریان زندگی اعتماد السلطنه بعد از ازدواج با عزت‌ملک نسبتاً آرام و روبه‌ترقی پیش می‌رفت. با وجود چالش با سپهسالار \_ میرزا حسین خان مشیرالدوله \_ که در سال‌های ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۸ق صدراعظم یا نیرومندترین وزیر ناصرالدین شاه بود، جزو همراهان شاه در هر دو سفر به فرنگ بود و در سال ۱۲۸۹ «مکتب مجانی از برای تحصیل السنه خارجه و علوم متنوعه» که در پایان همان سال، بعد از بازدید میرزا حسین خان مشیرالدوله و به پیشنهاد خود او نامش به مکتب مشیره تغییر یافت، تأسیس کرد. این مکتب یا مدرسه که به تعلیم زبان فرانسه، انگلیسی، هندسه و جغرافی اختصاص داشت، برای حدود دو سال در دارالترجمه به ریاست اعتماد السلطنه دایر بود. اما این مدرسه که مخارجش ظاهراً وابسته به شخص مشیرالدوله بود، با استعفای او از صدارت اعظمی بعد از سفر نخست شاه به فرنگ در سال ۱۲۹۰ق، تعطیل شد و محصلانش روانه دارالفنون شدند (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۸: ۱۹۳۵/۳).

۵. او ملقب به سرور السلطنه بود و ۲۸ ماه بعد از ازدواج با شاه، درگذشت (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۴: ۳۸/۱).

۱۹۳۶؛ همو، ۱۳۸۹: ۴۵۳، ۹۹۵؛ همو، ۱۳۶۷: ۱۰۹۷/۳).

نیت اعتماد السلطنه از تأسیس این مدرسه ظاهراً رقابت با دارالفنون و تلاش برای دست-یابی به مناصبی فراتر و اما همسو با منش و شخصیتش بود (نک. محیط طباطبائی، ۱۳۶۶: ۳۳). لیکن در سال‌های بعد گذشته از برخی مسئولیت‌های اداری، مهم‌ترین مناصب جدید او که غالباً نسبتی با استعداد و شخصیت وی نداشت، عبارت بودند از: «مدیر باغات و عمارت دیوانی» پایتخت و «احتساب شهر و معابر عمده» آنجا در اواخر سال ۱۲۹۰ق، معاونت وزارت عدلیه از اواخر سال ۱۲۹۰ تا میانه ۱۲۹۴ق، باردیگر ریاست «اداره تنظیفیه و احتسابیه» پایتخت از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ق، و برای سومین بار ریاست همین اداره از ذی‌الحجه ۱۳۰۲ تا شعبان ۱۳۰۷. در همین مدت نیز یعنی در ۱۲۹۸ خطاب جنابی گرفت و در صفر ۱۲۹۹ جزو وزرا (البته بدون وزارت خانه) و به این واسطه عضو «مجلس شورای کبرای دولتی» گردید و با تشکیل وزارت انطباعات در آغاز محرم ۱۳۰۰، وزیر این وزارت خانه جدیدالتأسیس شد که تا هنگام مرگ این سمت را در دست داشت. اما هیچگاه این وزارت خانه را واقعی نمی‌دانست و آن را هم‌ردیف وزارت‌هایی چون وزارت بقایا و قورخانه و همه را «مجعول» می‌خواند (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۰۹۸/۳؛ همو، ۱۳۶۸: ۲۰۴۵/۳، ۲۱۳۷؛ همو، ۱۳۸۹: ۱۴۰، ۱۵۹، ۲۰۳، ۳۸۷-۳۸۸، ۴۸۹، ۶۹۲). از فحوای خاطرات او به خوبی پیداست که این وزارت را از آن جهت بی اعتبار می‌دانست و جدی نمی‌گرفت که مصدر قدرت و کسب درآمد، همچون سایر وزارت‌ها یا مسئولیت‌ها، نبود.

چنانکه اشاره رفت، خاطرات روزانه اعتماد السلطنه در ۱۲۹۲ق، گواهِ روشنی از شادابی و پرکاری اوست. اما رخدادهای زندگی او از ۱۲۹۸ق به بعد نشان از وضعی پرتنش دارد؛ چنانکه تا پایان حیاتش چندبار از جمله در میانه همان سال ۱۲۹۸ق خبر خلع و تبعیدش، شایع شد. انعکاس این وضع نیز به خوبی در آهنگ و کلام روزنامه خاطراتش پیداست، چرا که به تدریج مشحون از واژگان کسالت و ناامیدی، نقد شاه و دولت و گلایه و بدگویی از دیگر درباریان شده است. این ناامیدی و عصبانیت که در مجموع تا پایان زندگی او روبه افزایش

بودند (همان: ۶۷، ۷۰-۷۴، ۹۴-۹۵، ۱۱۷ به بعد؛ فوریه، ۱۳۸۵: ۲۳۷)، ظاهراً چند دلیل عمده داشت: نخستین عامل، پس ماندن رتبه و ثروتش از دوستان و هم‌ردیفان سابقش بود (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۲۸۲، ۸۷۳، ۸۷۵). عامل دوم، مشاهده روند روبه‌زوال حکومت قاجاریه بود که به‌زعم او، از مهم‌ترین علل آن برکشیدن سه فرزند جوان شاه یعنی مظفرالدین- میرزای ولیعهد، مسعود میرزا ظل‌السلطان و کامران میرزا نایب‌السلطنه و سپردن بسیاری از ایالات یا مناصب مهم کشور به دو فرد اخیر بود که گذشته از خامی و خودپسندی این دو، هر سه با هم نفاق و رقابت مخرب داشتند. اعتماد السلطنه نیز گویا از ایجاد ارتباطی متوازن با آنان ناتوان بود (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۴، ۶۷، ۷۱-۷۲، ۷۵ به بعد).<sup>۶</sup>

گویی در فضای اقتدار این سه‌تن، اطراف شاه نیز از دولت‌مردان کارآزموده و کارآمد تهی شده گروهی جوان و به‌زعم اعتماد السلطنه «اطفال نابالغ» و «بی‌تجربه با سری پرشور و مغز خالی» جای دولت‌مردان مجرب را گرفته بودند. چنانکه به گزارش او «کارهای ایران بچه-بازی شده. مستوفی‌الممالک ما نه سال و معتمد‌الملک ما ده سال، میرآخور بیست و پنج سال، مجد‌الملک، وزیر و ظایف و اوقاف هنوز طرف... است، خود خان‌اعتضاد‌الملک... به‌زور ریش درآورده چهل سال ندارد». او در نوروز ۱۳۰۰ق که درباریان در مجلس سلام شرکت کرده بودند، ضمن مقایسه سامان و سن درباریان کنونی با سالیان گذشته، آورده است که «دولت ما جوان نشده، بچه و طفل شده» (همان: ۸۸، ۲۱۳، ۲۲۳).<sup>۷</sup> نمونه‌های اعلای این جوانگرایی، بدون توجه به کارآموزی و شایستگی، برآوردن علی‌اصغر خان امین‌السلطان

۶. ظاهراً اعتماد السلطنه فرزندان شاه را «اشیاء ثلاثه» می‌خواند و قائل بود که باید از آن‌ها ترسید (همان، ۱۰۵). چنین می‌نماید که ناصرالدین شاه با جابه‌جایی امتیازات و ابراز لطف یا کم‌التفاتی به هر یک از این سه فرزند، آنان را به رقابت و حسادت وامی‌داشت تا از هم‌پیمانی احتمالی‌شان علیه خویش جلوگیری نماید. همین جوانی و حسادت هم به‌زعم اعتماد السلطنه موجب می‌شد که هرگونه تمجید شاه از کار و توان زیردستان آنان، حسادت آن‌ها و نابودی آن زیردست را در پی داشته باشد (برای نمونه نک. همان، ۲۵۹).

۷. او شواهدی مکرر از کردار و گفتار خام و نابلدی آنان نیز آورده است، برای نمونه نک. همان، ۲۲۳، ۲۴۵، ۲۵۵.

(۱۲۷۴-۱۳۲۵ق) از ۱۳۰۰ق و سپردن مناصب متعدد درباری به وی بود. او با وجود سن کم، از ۱۳۰۲ به بعد «وزیر اعظم» خوانده شد و در ۱۳۱۰ رسماً ملقب به صدراعظم گردید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹؛ ۶۴۲، ۸۴۸؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۲۴).

به هر صورت، اعتمادالسلطنه در میانه رقابت فرزندان شاه و با وجود تلاش مظفرالدین میرزای ولیعهد برای استخدامش تا برای او بکوشد و جاسوسی کند، به شاه وفادار ماند و پیشنهاد او را نپذیرفت (نک. همان: ۷۶، ۷۹، ۸۲ و صفحات بعد). اما چنانکه اشاره رفت مجبور به تملق و همراهی با ظل السلطان بود. دریافت حقوق و مخارج از بخش‌های زیردست ظل السلطان از آن جهت که از تهران دور بود و صرفاً حدود یک ماه از سال را در تهران می‌گذراند، برای اعتمادالسلطنه خوشایند بود. اما دوری ظل السلطان از تهران او را از حمایتش در میانه رقابت و حسادت سایر فرزندان شاه، به‌ویژه نایب‌السلطنه و نیز امین‌السلطان، محروم می‌کرد. از سوی دیگر، این تملق نسبت به ظل السلطان، موجب اتهام به جاسوسی برای او، حتی از سوی شخص شاه نیز، می‌شد،<sup>۸</sup> اگرچه مدرکی آن را اثبات نمی‌کند.

افزون بر دو عامل فوق، وابستگی معماگونه شاه به کودکی خردسال موسوم به ملیجک دوم (متولد. ۱۲۹۵ق/۱۲۵۷ش) از حدود نیمه سال ۱۲۹۸ق، یعنی از سه سالگی ملیجک، موضوع مؤثر دیگر در ناامیدی اعتمادالسلطنه بود؛ چراکه این وابستگی، توجه و اشتیاق شاه را بیش از هر فرد و موضوع دیگری به خود جلب کرده همراهی تقریباً دائمی این کودک را با شاه موجب شده بود. تبعات مستقیم این قضیه برای اعتمادالسلطنه به عنوان مترجم و روزنامه‌خوان شاه، همنشینی مدام با ملیجک، پدر و خدمه وی بود، افرادی که به‌زعم او دور از فهم و «بی‌علم و هنر» بودند، اما اینک خود را هم‌رتبه و حتی نزد شاه کمتر از آنان، می‌دانست. افزون آنکه مکرراً هنگامی که اعتمادالسلطنه مشغول خواندن کتاب یا روزنامه برای شاه بود، او سرگرم شوخی با این همنشینان می‌گشت. این نارضایی در یادداشت‌های روزانه او از حدود اواخر ذی‌الحجه ۱۳۰۰ بازتاب و به‌تدریج تا ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ افزایش یافت. شبی از همان

۸. جالب آنکه در همین حین، ظل السلطان (۱۳۶۸: ۶۹۰/۲) او را سردسته جاسوسان مخفی شاه می‌خواند!

ماه مجبور شد به جای شاه، برای جمعی از همین همنشینان که آن‌ها را به چیزی نمی‌گرفت، روزنامه بخواند. از همین‌رو، در پایان روز بعد در دفتر خاطراتش از قهر با شاه نوشت و گفت «حالا ۱۸ سال است که من این کاره (روزنامه‌خوان و کتاب‌خوان) هستم، چه فایده بردم؟!». او در پایان روز بعد که از دل‌جویی شاه خبری نشده بود، در یادداشت‌های خود نوشت، «به خدا قسم از نوکری شاه خسته شدم، خیلی میل دارم مدتی آسوده باشم» و به مقایسه خود با همقطاران (میرزا علی‌خان امین‌الدوله و آجودان مخصوص) پرداخت که چگونه در این سال‌ها ترقی کرده او جا مانده است. روز بعد به دربار رفت و گلایه‌هایش را ضمن «استعفا از نوکری» در نامه‌ای مفصل تقدیم شاه کرد. شاه با دل‌جویی از او، اضافه‌مواجبی هم برایش تعیین کرد. این دل‌جویی و اضافه‌درآمد مایه امید او شد، چنان‌که تا حدود ۱۰ ماه بعد نشانی از دل‌گیری در روزنامه خاطراتش نیست (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۸۵، ۱۰۲، ۱۴۲، ۲۸۱ به بعد).

اما این التفات در حکم مسکن بود و مسئله را حل نکرد؛ از همین‌رو، بار دیگر دل‌سردی و شکوه‌های اعتمادالسلطنه از محرم ۱۳۰۲ در روزنامه خاطراتش انعکاس یافته است؛ تا آنجا که او ذیل یادداشت‌های ۲۳ صفر ۱۳۰۲ ق (یعنی در میانه ۴۲ سالگی اش) آورده است که «... از دنیا خیلی دلگیرم. میل داشتم که مبلغی در بانک انگلیس داشته باشم و نوکری شاه را نمی‌کردم. همقطار ملیجک و مردک نبودم. در گوشه‌ای نشسته در این دنیای دون تنها زندگانی می‌کردم...» (همان: ۳۲۶، ۳۲۹). چنین می‌نماید که همسرش با شنیدن این سخنان، رؤیایی را با او در میان گذاشت که در خواب بعد از ظهرِ دو روز پیش در تاریخ ۲۱ صفر ۱۳۰۲ ق/۲۰ آذر ۱۲۶۳ ش، دیده بود. گزارش این رؤیا در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه به این شرح است:

«اگرچه هرگز به خواب اعتنا ندارم و اعتباری ندارد، اما این تفصیل را می‌نویسم.<sup>۹</sup> اهل

۹. چنان‌که اشاره رفت، برخلاف این گفته، شواهد متعدد حکایت از باور راسخ او به خواب دارد، چنانکه مکرر نزد معبران می‌رفت یا تعبیر خواب‌هایش را در روزنامه خاطراتش می‌نوشت (برای نمونه، نک. همان، ۶۶۸، ۶۹۴، ۸۴۵).

خانه پریروز بعد از ظهر که خوابیده بود، در خواب دیده بود که جبه زری که تاروپودش سفید و زرد است در حضور مرحوم عمادالدوله، پدرشان، گسترده‌اند و آن مرحوم از پارچه این جبه تمجید می‌کند. من هم در آن مجلس حاضریم و این جبه از آن من است. بعد من گفتم این جبه را در قوطی به اندازه خودش بگذارید که محفوظ باشد. مرحوم عمادالدوله فرموده بودند که جبه متقال ده تومان قیمت دارد. من در خفا به عیال خود گفتم این جبه برای من ۵۴ تومان تمام شده و من در سن ۵۴ سالگی به وزارت خواهم رسید. این جبه وزارت من است» (همان: ۳۲۹-۳۳۰).<sup>۱۰</sup>

این خواب را اگر باور کرده باشد، گویی به تدریج در ذهن و خیالش به رؤیای صادقه برای نیل به وزارت واقعی (صدارت اعظمی)! مبدل شد و اگر هم باور نکرده باشد، دست‌کم ایده‌ای به او داد که ادامه زندگی‌اش طرحی برای تحقق آن شود؛ به هر دست‌آویزی چنگ زد تا سرانجام گویی همین رؤیا سرنوشت او را رقم زد. مهم‌ترین شاهد تأثیر این خواب، آن است که در روزنوشت‌های بعدی، شکوه و شکایتی از وضع خویش درج نکرده و برعکس تا بیش از یک ماه هر روزش را پرامید می‌دید و آن را در روزنامه خود بازتاب می‌داد. سخت پرکار گشت و به ترجمه و نگارش مشغول شد و در ۱۷ روز بعد از این خواب آورد که «انشالله اگر عمری باشد، کتاب امسال من [ظاهرا جلد دوم مطلع الشمس] بهترین کتاب‌ها خواهد شد». او که تا پیش از این رؤیا، آرزوی ترک نوکری شاه را می‌کرد، در ۲۵ روز بعد از آن نوشت، «درد دندان [شاه] بسیار شدت کرده است. باز شام نتوانستند میل کنند... اگر ممکن بود، چهار دندان مرا بکشند و دندان شاه خوب شود، حاضر بودم که شاه کسالت نداشته باشد» (همان: ۳۳۰-۳۳۳). تحقق این رؤیا نیازمند سیاست و اقداماتی گسترده‌تر بود.

---

۱۰. اشاره شد که در همان ایام اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات بود، اما آن را وزارت مجعولی می‌دانست (همان: ۴۸۹) و از فحوای کلامش هویدا است که از حدود ۱۳۰۰ق، او صدارت اعظمی یا وزراتخانه‌های پردرآمد و نفوذی همچون مناصب امین السلطان را وزرات واقعی می‌دانسته است.



## در تکاپوی تحقق رؤیا

### الف: اثبات توان و شایستگی‌های سیاسی

نخستین گام ضروری اعتمادالسلطنه اثبات توانمندی سیاسی به شاه و دیگر بازیگران عرصه سیاست حکومت قاجاریه بود. از همین رو برخلاف رویه پیشین که آثارش موضوعات تاریخی، جغرافیایی و بعضاً ادبی را دربرمی‌گرفت، آغاز به نگارش و ترجمه آثار متعدد سیاسی کرد. گویا برای نخستین بار یک ماه بعد از رؤیای مذکور، مقاله‌ای \_ظاهراً بی‌نام\_ در اواخر ربیع‌الاول سال ۱۳۰۲ در روزنامه تحت مدیریت خودش چاپ کرد که رنجش و اعتراض انگلیسی‌ها را در پی داشت. مقارن همان ایام، رساله‌ای نیز در مورد قانون سانسور، لزوم و فواید آن، نوشت و بررغم مخالفت سایر وزرا، آن را به تأیید شاه رساند (همان: ۳۳۹-۳۴۲). در نیمه ماه بعد یعنی در حدود ۱۳ جمادى‌الاولی ۱۳۰۲، کتابچه‌ای دیگر \_که اطلاعی در مورد آن نیافتیم\_ تقدیم شاه کرد و در پایان همان روز در روزنامه خاطراتش نوشت که «بعد از این خیال دارم برای اثبات وجود از این فضولی‌ها بکنم». چند روز بعد نیز کتابچه‌ای «پولیتیکی» تقدیم شاه نمود و به گفتگویی محرمانه با او نشست (همان: ۳۴۳-۳۴۴). در همان ماه طرح چاپ روزنامه‌ای به زبان فرانسه را نیز تقدیم شاه کرد که با موافقت او مواجه شد و در آغاز ماه بعد، یعنی در جمادى‌الثانی، نخستین شماره‌اش را تحت عنوان «اکودوپرس» منتشر کرد (همان: ۳۴۶، ۳۸۰، ۳۸۳؛ قاسمی، ۱۴۸-۱۴۹).

برخی از این فعالیت‌های سیاسی در تضاد با منافع انگلیس بود و اعتراض آنان و تلاش برای تعطیل روزنامه اطلاع و ظاهراً در سال‌های بعد روزنامه «اکودوپرس» را، در پی داشت. چنین می‌نماید که همین اختلاف شاه را وسوسه کرد تا در اوایل ذی‌الحجه ۱۳۰۲، اعتمادالسلطنه را مأمور ترجمه کتابچه‌ای تحت عنوان کشف‌المعایب انگلیس نماید که او نیز آن را تا ۲۲ ذی‌الحجه ترجمه و تقدیم کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳۸۴، ۳۸۸).

تکاپوی سیاسی او در سال بعد نیز همچنان روبه افزایش بود. او پس از سه ماه مطالعه، کتابچه‌ای تحت عنوان پولتیک حالیه روس و انگلیس در آسیا را در ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ تقدیم

شاه کرد تا به قول خود «تیز پولیتکی» وی باشد و «استعلام به لیاقت پولیتکی دانی [اش]» شود. نزدیک دو ماه بعد، در جمادی الاولی نیز، طرح ایجاد انحصار تنباکو را به دستور شاه پذیرفت و مشغول نوشتن کتابچه‌ای در طرز اجرای آن گردید و هم‌زمان کتابچه‌ای در نحوه به‌کارگرفتن کشتی خرید شده از آلمان به نام «پرسپولیس» که در کرانه‌های بوشهر بدون هیچ استفاده‌ای لنگر انداخته هزینه گزاف نگهداری را بر دوش دولت انداخته بود، نوشت و تسلیم شاه کرد (همان: ۴۰۴، ۴۱۲-۴۱۳). این فعالیت‌های داوطلبانه که ظاهراً موجب کسب منافعی کوتاه مدت نبود، می‌تواند گمانه‌تلاش او را برای کسب مقامات جدیدی که در همان روزها تغییر و تبدیل می‌شد، مطرح کند. چراکه در اواخر ربیع‌الثانی وزیر خارجه عزل شد (همان: ۴۱۳)، اما منابع شاهی بر میل به کسب چنین منصبی را ارائه نمی‌دهند، و این خود شاهی دیگر بر تلاش او برای منصبی بزرگ‌تر در سال‌های آینده است.

سال بعد دایره فعالیت‌های سیاسی اعتمادالسلطنه گسترده‌تر و ارتباطش با سفارت‌خانه‌های مختلف مستحکم‌تر شد. او تا پیش از سال ۱۳۰۲ق با سفارت‌خانه‌های عثمانی، فرانسه، اتریش و آلمان و آمریکا ارتباطی دوستانه داشت، لیکن روزنامه خاطراتش به خوبی نشان می‌دهد که این روابط بیش رفت و آمد سفرا یا کارداران این دول به خانه او نبود. اما از نروز ۱۳۰۳ق/جمادی‌الثانی، برای نخستین‌بار سفرای چند کشور که به نظر جدای از عثمانی، ظاهراً سفیران کشورهای اتریش و فرانسه و احتمالاً آلمان بوده‌اند، جهت تبریک عید به خانه او آمدند (همان: ۴۲۲). ارتباط او با دو سفارت‌خانه مهم‌تر روس و بریتانیا با کمی تأخیر و از ۱۳۰۵ به حدی رسید که سفیرانشان به دیدار نروزی او آمدند. دیدار تمام سفرای کشورهای مذکور از اعتمادالسلطنه خاصه برای تبریک عید نروز تا ۱۳۱۳ق که او به سبب عزای مادرش سفره عید نداشت، تداوم داشت (همان: ۵۵۱-۵۵۲، ۶۳۰، ۷۴۴، ۸۰۱، ۸۶۳، ۹۴۶، ۱۰۶۵).<sup>۱۱</sup> چنین می‌نماید که او تا ۱۳۰۵ق توان سیاسی خود را به دیگران اثبات کرده بود، چنانکه شاه برای نخستین‌بار در میانه سال ۱۳۰۵ق او را واسطه پیام محرمانه خود با

۱۱. صرفاً در برخی سال‌ها از سفارت انگلستان به جای سفیر، کاردارشان به دیدار نروزی او می‌آمد.

سفارت روسیه کرد و طولوزان پزیشک مخصوص شاه در آخر همان سال و در حضور یکی از درباریان، اعتماد السلطنه را «قابل صدارت» خواند و اعتماد السلطنه خوش وقت از این سخن، از آن درباری خواست که آن را به خاطر سپارد تا روزی به کار آید (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۵۴۸، ۵۸۸).<sup>۱۲</sup>

### ب: بازی میان سه ضلعی قدرت: شاه، امین السلطان و سفارت روسیه

جلب اعتماد شاه برای رقابت در عرصه سیاسی کشور، کفایت نمی‌کرد و نیاز به جلب نظر یا کسب حمایت و هم‌پیمانان نیرومند بود. اشاره رفت که چاپ مقاله‌ای در روزنامه اطلاع موجب اعتراض انگلیسی‌ها به اعتماد السلطنه شد. در حالی که ماجرا همچنان حل و فصل نشده بود، سفارت روسیه ۲۰ روز بعد از آغاز آن، گویا برای نخستین بار اعتماد السلطنه را به مهمانی دعوت کرد. اگرچه او نپذیرفت و به شاه اعلام داشت که «سفارت روس برای نوکری شما از من دعوت می‌کنند، اگر من ترک نوکری کنم و آنجا روم، دیگر چه شأنی خواهم داشت». لیکن سفارت انگلیس همچنان اصرار بر توقیف روزنامه مذکور داشت و اعتماد در واکنش به این موضوع به شاه گفت که «انگلیسی‌ها با من عداوت دارند، به واسطه عدم مراوده که با آن‌ها دارم و خبرچی آن‌ها نیستم»؛ در این میانه، سفارت روسیه بار دیگر اعتماد السلطنه را به مهمانی دعوت کرد و این بار او پذیرفت (همان: ۳۳۴، ۳۳۸-۳۳۹، ۳۴۵)؛ این ماجرا آغاز ارتباط دو سویه او با سفارت روسیه است. از آن پس، تقریباً هر ساله اعتماد السلطنه جهت جشن سالگرد تولد امپراتور روسیه، جشن سال نو مسیحی و برخی مهمانی‌های دیگر همراه

---

۱۲. اگرچه شاه خود اعتماد السلطنه را واسطه با سفارت روسیه می‌کرد، اما در پاسخ به نامه امین السلطان که در آن اعتماد السلطنه جاسوس روس‌ها خوانده شده بود، اتهام او را به صورت ضمنی تأیید کرد. چنین می‌نماید که این تأیید بیش از اینکه ناشی از پرهیز شاه از مشاجره با امین السلطان باشد، جهت ایجاد رقابت و سوءاستفاده هم‌زمان از این دو وزیرش بوده است. با وجود این، صفایی به پشتوانه همین نامه، اعتماد السلطنه را جاسوس روسیه خوانده است! (نک. صفایی، ۱۳۵۵: ۲۳۵-۲۳۸).

عده‌ای از درباریان به سفارت روسیه دعوت می‌شد. مقامات این سفارتخانه \_خاصه کارداران آن کشور\_ نیز مرادده‌ای پایدار تا سطح دوستی نزدیک با او برقرار کردند (همان: ۵۱۲، ۵۹۰ و صفحات بعد).

به‌روشنی مشخص نیست که اعتمادالسلطنه هدفمندانه موجبات اعتراض انگلیسی‌ها را فراهم آورد تا نظر روس‌ها را جلب کند یا انجام ناخودآگاه این قضیه موجب جلب او از سوی سفارت روسیه شده است، اما مشخص است که هرگونه فعالیت سیاسی در فضای اقتدار این دو قدرت استعمارگر در دربار ایران، واکنش مثبت یا منفی آنان را در پی داشت و هریک همچون پناهگاهی در برابر فشار دیگری به‌شمار می‌رفتند. اعلام نارضایی وزارت خارجه انگلیس در آغاز ذی‌القعدة ۱۳۰۲ این بار به سبب چاپ روزنامه اکودوپرس به مدیریت اعتمادالسلطنه و اعلام مخالفت پایدار آنان تا پایان انتشار آن در ۱۳۰۵ ق، مؤید دیگری بر این موضوع است. توقف انتشار این روزنامه نیز نمی‌تواند بی‌ارتباط با تلاش‌های پنهانی آنان باشد (همان: ۳۴۶، ۳۸۰، ۳۸۳؛ قاسمی، ۱۳۷۹: ۱۴۳-۱۶۲). در این بین سیاست محتملا آگانه شاه در سپردن مأموریت ترجمه کتابچه کشف‌المعایب انگلیس در اواخر سال ۱۳۰۲ به اعتمادالسلطنه و واسطه قرار دادن مکرر اعتمادالسلطنه از میانه سال ۱۳۰۵ برای ارسال پیغام به سفارت روسیه یا مذاکره با آنان در تعمیق ارتباط او با روسیه نقشی مؤثر داشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳۸۴، ۳۸۸).

درحالی‌که اعتمادالسلطنه با سفارت روسیه پیوند یافته یا به اصطلاح، روسوفیل گشته بود؛ براساس نامه‌ای از میرزا آقاخان نوری خطاب به فرخ‌خان امین‌الدوله \_مستقر در پاریس\_، پدر اعتمادالسلطنه دست‌کم در دوره صدارت آقاخان نوری (صدارت، ۱۲۶۷-۱۲۷۵ ق)، نه با سفارت روسیه بلکه با انگلیس پیوند داشت.<sup>۱۳</sup> بعید به نظر می‌رسد که بعد از آن تاریخ نیز

---

۱۳. در نامه آقاخان نوری خطاب به فرخ‌خان آمده است که: «رالنسن... شریترین انگلیسی‌ها بلکه شیطان روی زمین است. گذشته از همه معایب سفارت رالنسن، همین قدر کافی است که او و [علی‌خان] حاجب‌الدوله با هم عاشق و معشوق هستند... اگر او به سفارت ایران بیاید منتهای آمال حاجب‌الدوله همین است (شوال ۱۲۷۳)» (امین‌الدوله

او رابطه اش را با انگلستان قطع کرده یا به روسیه پیوند یافته باشد. با این وصف، اعتمادالسلطنه در این مورد راه خلاف خانواده خود را رفت. گویا این موضوع بیش از همه ناشی از شرایط زمانه بود، چه آنکه علی اصغر خان امین السلطان که اعتمادالسلطنه او را مهم ترین رقیب و سد ترقی خود به شمار می آورد، سرسپردگی کامل به سفارت انگلستان داشت و با وجود این ارتباط، جایی برای تکیه اعتمادالسلطنه به آنان یا تلاش آن‌ها برای جذب او، باقی نمی ماند.

ورود به عرصه رقابت‌های سیاسی بالادست، دست کم در آغاز راه بدون رضایت و نزدیکی به امین السلطان به عنوان قدرتمندترین وزیر شاه، ممکن نمی نمود، موضوعی که آشکارا در گفته‌های اعتمادالسلطنه بازتاب یافته است. از همین رو او ضمن آغاز «صحبت‌های پولیتکی» با وی در همان جمادی الاولی ۱۳۰۲ در روزنامه خاطراتش آورد که «میل دارم اگر بگذارند با این شخص راه بروم» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳۴۳). لیکن گذشته از تفاوت مرام و منش این دو، اختلاف سختی نیز میان امین السلطان و دوست صمیمی اعتمادالسلطنه یعنی امین الدوله، وجود داشت. این نزدیکی به امین السلطان، ناگزیر رابطه او را با امین الدوله، تیره می کرد (همانجا). اما برغم فاصله از امین الدوله و تلاش بسیار برای ایجاد صمیمیت با امین السلطان، نخوت و بی حرمتی‌های مکرر او، اعتمادالسلطنه را از دوستی با وی ناامید ساخت. از همین رو، در روزنامه خاطراتش نوشت: «امین السلطان و غیره همان قدر فایده دارند که ضررشان به آدم نرسد. از خیرشان گذشتم.» او همچنین در ربیع الاول ۱۳۰۴ آورد: «...تمام مردم را به واسطه غرور خودش و به واسطه بی کار گذاشتن و همه مناصب را ضبط کردن، دلخور و روگردان از شاه کرده». با وجود این، نفوذ و محبوبیت امین السلطان نزد شاه، اعتمادالسلطنه را ناگزیر از پذیرش اقتدارش می کرد، چرا که به درستی باور داشت (...به مراتب نفع و ضررش از حضور شاه زیادتر است...، چرا که هرچه او بخواهد شاه می خواهد و هر چه نخواهد شاه نمی خواهد) (همان: ۳۶۳، ۴۰۰).

همین شواهد نشان می دهد که مهم ترین چالش اعتمادالسلطنه از حدود ۱۳۰۴ ق به بعد،

نحوه مرآوده با امین السلطانی است که در عین قدرت و نفوذ و حتی جذابیت رفتار و سخن، با شماتت و خودستائی اش او را دائما میان امید و ناامیدی و دوستی و نفرت در نوسان داشت (همان: ۵۱۹ و صفحات بعد). همین اخلاق پرنخوت امین السلطان و نیز کامران میرزا نایب السلطنه که برخلاف دو برادرش مقیم تهران بود، می توانست اعتماد السلطنه را از یک سو به ظل السلطان بکشاند و از سوی دیگر موجب تداوم پیوندش با رقیب امین السلطان، یعنی امین الدوله شده باشد، هر چند اعتماد السلطنه دست کم دوبار رابطه ای صلح آمیز میان این دو برقرار کرد (همان: ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۱۰، ۱۰۱۳).

ارتباط اعتماد السلطنه با امین السلطان به صورت کج دار و مریز ادامه داشت تا آنکه رخدادهایی در ۱۳۰۶ ق آن را وارد مرحله ای پرچالش و خصومت آمیز کرد. نخستین موضوع، جدی شدن عزم شاه برای سومین سفر فرنگ از میانه ربیع الاول ۱۳۰۶ / آبان ۱۲۶۷ ش بود. بررغم اشتیاق شاه و امین السلطان به سرگرفتن این سفر، اعتماد السلطنه آن را با آن وضع دربار و شخصیت دولتمردان، موجب بر باد رفتن شأن و اعتبار حکومت می دانست و آشکارا مخالفت خود را اعلام می داشت. قضیه دیگر اعطای دو امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون در ربیع الاول ۱۳۰۶ و تأسیس بانک شاهنشاهی (از شعب بانک خاورمیانه انگلستان) به انگلستان در جمادی الاولی / بهمن همان سال، بود. اگرچه نشانی از فعالیت اعتماد السلطنه علیه اعطای امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون نمی بینیم، اما یک تنه علیه امتیاز بانک شاهنشاهی ایستاد و انتقادات صریحش را به اطلاع شاه و وزیران رساند (همان: ۶۰۲-۶۰۳، ۶۰۸، ۶۱۱-۶۱۶، ۶۳۰). مخالفت اعتماد السلطنه عملا خللی در تحقق آن سفر و این امتیازات ایجاد نکرد، اما گویی برای نخستین بار او را همتراز امین السلطان قرار داد. شاید همین موضوع کینه ریشه دار امین السلطان را از وی در پی داشت، چنانکه بررغم آشتی صوری به دستور شاه، اعتماد السلطنه تا دو سال بعد این مخالفت ها را - خاصه علیه تأسیس بانک شاهنشاهی - موجب خسارت و آزار دیدن بسیار از امین السلطان می دانست و با وجود ترمیم روابطشان از ۱۳۰۸ ق، همچنان در ۱۳۱۰ از عواقب آن مخالفت، یاد می کرد (همان: ۶۱۵-)

(۶۱۷، ۷۳۶، ۷۸۷).

بررسی حواشی مخالفت اعتمادالسلطنه با قرارداد تأسیس بانک شاهنشاهی، رویکرد سیاسی او و روسوفیل بودنش را آشکارتر می‌کند. او در تحلیل مخالفت خود با این پیمان‌نامه به شاه اعلام می‌داشت که «نباید ایران را کلیتا به انگلیسی‌ها تسلیم نمود. در حالیه باید به جهات عدیده از روس‌ها احتیاط کنیم». هم‌زمان با مذاکرات او در مخالف با این قرارداد، دست‌کم، به ترتیب سرکنسول انگلیس در مشهد، سفیر و نایب‌سفیر انگلستان به خانه اعتمادالسلطنه آمده و ظاهراً او را تطمیع و نیز تهدید کردند، اما اعتمادالسلطنه دست از مخالفت برنداشت (همان: ۶۱۴-۶۱۷).<sup>۱۴</sup> اگرچه او اطلاعی از دیدارهای احتمالی‌اش با روس‌ها مقارن همان روزها ارائه نمی‌دهد، اما همین شواهد کافی است تا نشان دهد که مخالفتش با این موضوع اساساً به تحریک سفارت روسیه یا به اتکای قدرت آنان بوده‌است. جالب آنکه بعد از خاتمه این موضوع، به صورت ملموس رفت‌وآمد اعتمادالسلطنه با سفارت روسیه افزایش یافت و تا پایان سال چندین بار او به دیدار سفیر رفته یا او و زیردستانش به دیدار اعتمادالسلطنه آمدند (همان: ۶۱۸-۶۲۴).

مهم‌ترین نشانه تلاش هدفمند روس‌ها در جلب بیشتر اعتمادالسلطنه در سفر سوم شاه به فرنگ آشکار شد، چرا که کنسول روسیه در تبریز و بعداً مأمور پذیرایی از کاروان شاه به هنگام ورود به خاک روسیه، اعلام داشتند که از شخص امپراتور دستور دوستی و پذیرایی ویژه از اعتمادالسلطنه را دارند. در سن پترزبورگ نیز امپراتور ضمن دست دادن به اعتمادالسلطنه گفت که شما را شخصاً می‌شناسم. در همین سفر هم، نشان درجه اول دولت روسیه از سوی امپراتور به او اعطا شد. این درحالی بود که چنین توجهی به هیچ‌روی از سایر افراد در روسیه و نیز در سایر کشورها و از جمله انگلستان به اعتمادالسلطنه نشد (همان: ۶۹۴-۶۹۵، ۷۰۷-).

۱۴. چندی بعد از نهایی شدن این قرارداد نیز سفارت انگلستان اعتمادالسلطنه را همراه عده‌ای دیگر از درباریان به مهمانی دعوت کرد (همان، ۶۱۸).

۷۰۸، ۸۴۶ به بعد).<sup>۱۵</sup>

با بازگشت از فرنگ، رفت و آمد اعتماد السلطنه و همسر جسورش با سفارتخانه‌های خارجی و به ویژه روسیه افزایش چشمگیر یافت. چنانکه در ماه‌های بعد از این سفر، چندین بار سفیر روسیه به خانه او آمده یا او به دیدن سفیر می‌رفت. همسرش نیز در همان روزها زن کاردار روسیه را مهمان کرد و چند روز بعد به اصرار از منیر السلطنه - از همسران شاه -، خواست تا زن سفیر روسیه را به خانه خود دعوت کند. منیر السلطنه نیز کار پذیرایی از او را به وی و شوهرش، اعتماد السلطنه، سپرد. این دید و بازدیدها در ماه‌های بعد همچنان ادامه داشت و حتی در سال‌های آتی به دید و بازدید مکرر همسران سفرای خارجی از همسر اعتماد السلطنه انجامید (همان: ۶۹۴-۶۹۵، ۷۰۷-۷۰۸، ۸۴۶ به بعد؛ در مورد شخصیت همسر او، نک. فوریه، ۱۳۸۵: ۱۷۳، ۲۳۷). از همین رو بعد از این، اطلاعات سیاسی بیشتر و روشن‌تری در ارتباط میان روس‌ها و دولت ایران در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه آمده است. این ارتباط به مرتبه‌ای رسیده بود که در همان ایام (اواخر شعبان ۱۳۰۷ق)، وزیر امور خارجه روسیه تلگرافی پنهانی برای اعتماد السلطنه فرستاد تا او را از تلگرافی که سفارت انگلیس در تهران در مورد او به روسیه مخابره کرده بود، آگاه کند (همان: ۶۹۵-۶۹۶).

بازگردیم به ماجرای مخالفت اعتماد السلطنه با قرارداد تأسیس بانک شاهنشاهی. عواقب این مخالفت در جریان سفر سوم فرنگ که امین السلطان و اعتماد السلطنه هر دو جزو همراهان شاه بودند، آشکار شد. از آنجاکه در قرارداد مهمانی شاه در کشورهای اروپایی تعداد همراهان محدود و دقیقاً مشخص شده بود، امین السلطان سر مرز روسیه از اعتماد السلطنه خواست که او یگانه نوکر همراهش را به اروپا نیاورد تا وی بتواند یکی دیگر از نوکرانش - و به زعم اعتماد السلطنه «شاهد» خود - را جزو افراد همراه بگنجاند (همان: ۶۳۲-۶۳۶ و

۱۵. اگرچه انگلیسی‌ها به اعتماد السلطنه به عنوان سیاستمدار ارجی نهادند، اما قدر دانشش را دانسته او را به عضویت انجمن جغرافیایی لندن درآوردند و «تشریفات علمیه» را چنانکه خشنودی تمام یافت، در حقیقت به جای آوردند (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۶۵۰-۶۵۱).



صفحات بعد). این درخواست با مخالفت اعتمادالسلطنه مواجه شد و بر کینه امین السلطان افزود. از همین رو، در طی سفر اعتمادالسلطنه نازک‌دل را چنان به نیش و کنایه‌های خود می‌آزرد که شخص شاه مکرر به او دل‌داری می‌داد، اگرچه قدمی عملی نیز در دفاعش بر نمی‌داشت. گلایه‌های مکرر و گویا بعضاً بی‌جای او شاه را نیز به تنگ آورده بود. یکبار نیز خود چنان تنگ‌دل شده بود که آورد «اگر تپانچه می‌داشتم خود را هلاک می‌کردم» (همان: ۶۴۴، ۶۴۷-۶۵۰؛ ناصرالدین‌شاه، ۱۳۶۹: ۲۰۸).

سه ماه بعد از آغاز سفر و هنگامی که کاروان شاه در انگلستان بود، امین السلطان گویا برای جلوگیری از مخالفت اعتمادالسلطنه با برنامه‌هایش در آن کشور، از در آشتی درآمد. این کار موقتا و آشکارا از دلخوری اعتماد کاست، چه‌آنکه از گله و شکوه‌های مکرر او در روزنامه خاطراتش به شدت کاسته شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۶۵۲ به بعد). اما در بازگشت از سفر، و به‌ویژه آنگاه که میرزا ملکم‌خان از سمت سفارت ایران در بریتانیا عزل و طرد شد، اعتمادالسلطنه گمان برد که شرایط دولت کاملاً به نفع امین السلطان دگرگون خواهد شد. از همین رو، هراسناک از سرنوشت خود و جهت جلب نظر شاه، وصیتش مبنی بر بخشش تمام اموال خود بعد از مرگش را به شاه مکتوب کرده به زن خود سپرد، موضوعی که پیشتر صرفاً شفاهاً به شاه اعلام داشته بود (همان: ۶۷۳، ۶۶۹). به نظر می‌رسد، هراس اعتمادالسلطنه بی‌مورد نبود، چه‌آنکه در اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ در نتیجه دسیسه‌های امین السلطان خبر عزل و طردش شایع شده بود (همان: ۶۷۵-۶۷۶).

اقدام بعدی امین السلطان تلاش برای ترغیب شاه به برکناری اعتمادالسلطنه از مدیریت روزنامه‌های دولتی و محتملاً وزارت انطباعات و نشانیدن سیدجمال‌الدین اسدآبادی به جای او بود. گذشته از اینکه هیچ نشانی از موافقت شاه با تنبیه اعتمادالسلطنه در دست نیست، رضایت او به جانشینی اسدآبادی که نگرشی آزادی‌خواهانه داشت نیز، بسیار بعید می‌نماید. با شکست این اقدامات، امین السلطان قدمی پس کشید و جمعی از اروپائیان ساکن تهران را برانگیخت تا مجوز انتشار روزنامه‌ای به یکی از زبان‌های اروپایی تحت مدیریت خود را از

شاه درخواست کنند. این امر اگرچه ضربه‌ای کاری نبود، اما دست‌کم از اقتدار اعتمادالسلطنه می‌کاست. اما شاه این پیشنهاد را نیز نپذیرفت (همان: ۶۷۶، ۶۷۸؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۲۹). چنین می‌نماید که پس از این اقدامات نافرجام، امین‌السلطان ناگزیر روی به آشتی با اعتمادالسلطنه آورد. این صلح، شکوه‌های اعتمادالسلطنه را چند ماهی از روزنامه خاطراتش زدود و نشاط نسبی به زندگیش دمید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۷۰۴-۷۰۹). لیکن، کسب امتیازاتی برای خویشاوندانش، اعتمادالسلطنه را در روزهای بعد ناگزیر از عجز در نزد امین‌السلطان کرد، چنان‌که از سوی امین‌الدوله تعبیر به خصوصیت آن دو شده رابطه این دو را سرد کرد. به‌هرصورت، مجموعه این موضوعات به مفهوم عقب‌نشینی بیشتر اعتمادالسلطنه بود (همان: ۷۱۰-۷۱۱).

سال بعد که فرایند اجرای امتیاز تنباکو/تالبوت با مسئولیت امین‌السلطان که منافی چشمگیر در آن داشت، آغاز شد، اعتمادالسلطنه به تصریح خویش با پندگرفتن از تبعات مخالفت با امتیاز تأسیس بانک، به همکاری با او پرداخته اعلانیه امتیازنامه را برایش نوشت و در مقدمات اجرا به وی کمک کرد (همان: ۷۳۵-۷۳۶). این موضوع بار دیگر زمینه گرمی نسبی و برگزاری مهمانی‌های دوطرفه را تا پایان سال ۱۳۰۸ فراهم کرد، اما همراهی با امین‌السلطان در این قضیه، نمی‌توانست مورد رضایت روس‌ها باشد که سخت با امتیاز تنباکو مخالف بودند.<sup>۱۶</sup> به‌ویژه که اعتمادالسلطنه گامی فراتر نهاده در نامه‌ای به شاه شورش تبریز علیه این امتیاز را نتیجه فتنه و مخالفت روس‌ها با امین‌السلطان اعلام داشته بود. این موضع اعتمادالسلطنه و به‌ویژه نامه حمایت‌آمیزش خطاب به شاه به مفهوم آشتی و پذیرش اقتدار

---

۱۶. در رمضان ۱۳۰۸ ماجرای تعقیب دو تن از زیردستان اعتمادالسلطنه را در پی داشت که اگر اعتمادالسلطنه آنگاه ارتباطی نسبتاً خوب با امین‌السلطان نداشت، بی‌گمان متحمل مجازات سنگین می‌گشتند، لیکن با وساطت امین‌السلطان بخشیده شدند. در روزهای بعد او به اعتمادالسلطنه گفت که ریشه تمام دشمنی آنان، فتنه‌انگیزی صدیق-السلطنه/مچول‌خان پیشین، از دوستان نزدیک امین‌الدوله، بوده است (همان: ۷۴۷-۷۵۴).

امین‌السلطان از پس مدت‌ها چالش بود.<sup>۱۷</sup> اما این اقدام رابطه‌اش را با سفارت روس چنان سرد کرد که نشانی از ارتباط طرفین برای چندین ماه در سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۰۹ ق در دست نیست. او حتی دعوت سفارتخانه روسیه در روزهای پایانی شعبان ۱۳۰۸ ق را نیز نپذیرفت (همان: ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۶۷).

سفارت روسیه پس از چندین ماه سردی روابط، دو روز بعد از نامه حمایت‌آمیز مذکور و در صفر ۱۳۰۹ مصمم شد که پیغام‌های تهدیدآمیز امپراتور روس در مخالفت با امتیاز تنباکو را از طریق اعتمادالسلطنه به گوش شاه برساند و همین دیدار موجب تجدید مراوده آنان شد. پیامد این نزدیکی، فاصله مجدد از امین‌السلطان بود، چنان‌که امین‌السلطان چندی بعد از او گلایه کرد که چرا در هنگامه شورش تنباکو، یادی از او نمی‌کند (همان: ۷۶۷-۷۷۱).<sup>۱۸</sup> در همین ایام نیز سفیر روسیه تلاش کرد تا شاه را به بهانه عدم رضایت مردم، مجاب به برکناری امین‌السلطان کند، اما در مقابل تلاش‌های سفیر انگلیس مانع این کار شد. در روزهای بعد سفیر انگلستان گامی بیشتر نهاد و کاردار خود را به خانه اعتمادالسلطنه فرستاد تا میانه او را با خود اصلاح کند (همان: ۷۸۴، ۷۹۲). این کار می‌توانست جهت تحکیم جایگاه امین‌السلطان به عنوان قدرتمندترین هوادار سیاست انگلستان در ایران باشد. در چنین وضعی، سفیر روسیه ناگزیر دست دوستی به سوی امین‌السلطان دراز کرد و بعد از گرفتن قول و وعده از او، رسماً به اعتمادالسلطنه نیز اعلام داشت که «از امروز به تو که دوست ما هستی اطلاع می‌دهم که باید ترک هر نوع مخالفت با امین‌السلطان را بکنید، والا خلاف دوستی با ما کرده‌اید» (همان: ۷۹۳). پس از این حکم تا نزدیک به سه ماه بعد ارتباط صلح‌آمیز و

---

۱۷. پیشنهادهای او به شاه و امین‌السلطان حاکی است که همکاری او در قضیه تنباکو براساس منافع مردم نبوده است، اما به هیچ‌روی همسو با منافع روس و انگلیس نیز نبود، بلکه منافع دولت را در نظر گرفته در پی سودآوری بی‌چالش دولت از انحصار تنباکو بود (نک. همان: ۷۸۷، ۷۹۳-۷۹۶، ۸۰۲-۸۰۷).

۱۸. از دوم ربیع‌الاول تملق‌های اعتمادالسلطنه نسبت به امین‌السلطان و دیدارهای دوستانه آن‌ها پایان یافته است؛ آیا این به معنی موفقیت سفارت روسیه در ایجاد اختلاف و جدایی بین آن‌ها است؟! (نک. همان: ۷۷۱-۷۸۸).

رفت و آمد میان اعتماد السلطنه و امین السلطان تجدید شد. اما مأموریتی از طرف شاه در آغاز رمضان ۱۳۰۹، رابطه این دو را دیگر بار متزلزل ساخت و در عین حال بر جایگاه اعتماد السلطنه افزود.

پس از لغو امتیاز تنباکو که منجر به درخواست خسارتی گزاف از سوی انگلیس شد (جمادی الآخر ۱۳۰۹)، شاه اعتماد السلطنه را مأمور مذاکره سری جهت دریافت وام از روسیه کرد. اگرچه تلاش اعتماد السلطنه در گام نخست موفق بود و نهایی شدن آن صدهزار تومان «عاید» و «مقاماتی» برای او به همراه داشت، اما زیرکی امین السلطان و تلاش سفارت انگلستان مانع تحقق آن شد. با وجود این، رقابتی که از این طریق میان روس و انگلیس در افتاد، موجب کاهش چشمگیر بهره بانک و نگرفتن تضمین از سوی انگلستان برای پرداخت این وام گشت. بدین ترتیب اعتماد السلطنه به مقصود خود نرسید، اما با این اظهار به شاه که خوب شد این امر سرنگرفت و اگر نه «به این پول ایران را به روس‌ها فروخته بودید»، دو هزار تومان انعام و قول اضافه موجب سالانه، گرفت (همان: ۸۰۴-۸۰۹). این قضیه بار دیگر اعتماد السلطنه را به عرصه رقابت با امین السلطان و تلاش برای تحقق رؤیای خویش بازگرداند، اما رابطه دوستانه این دو را سرد کرد.

از همین رو در جریان سفر سه ماهه شاه (۱۷ شوال ۱۳۰۹ تا ۲۰ محرم ۱۳۱۰) به مقصد سلطان آباد (اراک فعلی) دیدارهایشان اندک و گفتگوهایشان نسبتاً سرد بود. همچنین در طی شیوع یک ماهه بیماری وبا در تهران از پی این سفر، که عملاً دولت را تعطیل کرد و وزرا و درباریان را به خارج از تهران گریزانند، امین السلطان برخلاف شاه و بیشتر درباریان، یادی از اعتماد السلطنه نکرد (همان: ۸۱۲-۸۲۹). مندرجات روزنامه خاطرات او نیز گویای این سردی و در عین حال محکم شدن ارتباط امین السلطان با سفارت روسیه است، چنانکه او برای خصوصیت بیشتر حتی اسناد سری شاه را به سفیر روسیه نشان می‌داد. اما اعتماد السلطنه به هیچ روی با این شیوه و عملکرد امین السلطان که برای جلب نظر سفارتخانه‌های خارجی، حاضر به نشان دادن اسناد سری شاه به آن‌ها شده و حتی با ذکر شواهدی شاه را مجنون قلمداد

کرده و شخص او را عامل کاستی و مشکلات وانمود می‌ساخت، موافق نبود و از همین رو اکنون که منافعش در همراهی و دوستی با امین‌السلطان بود، از گرمی‌اش با او کاسته می‌شد (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۸۴۵ به بعد). لیکن امین‌السلطان با همین سیاست، حمایت هم‌زمان سفارت انگلستان و روسیه را جلب کرد و این به معنی کاهش اهمیت اعتماد السلطنه برای روس‌ها و نبود فضایی برای عرض اندام او بود. اگرچه ارتباط دوستانه آنان با او، به‌ویژه با کاردار روسیه، حتی گرم‌تر از پیش شده بود (همان: ۸۰۹-۸۱۰، ۸۳۰-۸۳۳، ۸۴۵؛ ۸۰۹، ۸۴۵؛ همو، ۱۳۵۷: ۲۳۳-۲۳۴؛ نک. امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۸۸).

رخدادی که فرایند آن ظاهراً از جمادی‌الاولی ۱۳۱۰ ق آغاز گشت، یکبار دیگر اعتماد السلطنه را به عرصه رقابت بازگرداند. در تاریخ مذکور شاه مصمم به عزل امین‌السلطان و نشانیدن ظل‌السلطان شده بود. مقدمات این کار با مشاوره با برخی از وزیران از جمله امین‌الدوله، احضار ظل‌السلطان به تهران و شیوع اخبار عزل قریب‌الوقوع امین‌السلطان در میان اهالی تهران، فراهم آمد (همان: ۸۴۷؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۷۵-۱۷۸). شواهد مختلف، حاکی است که مقارن همین ایام، اعتماد السلطنه نگارش کتاب مشهور و کاملاً سیاسی خود موسوم به خلسه یا خواننامه را آغاز کرده‌است. این کتاب به محاکمه خیالی یازده صدراعظم حکومت قاجاریه از آغاز تا صدارت علی‌اصغرخان امین‌السلطان اختصاص دارد.<sup>۱۹</sup> اهمیت اصلی کتاب در شرح اقدامات امین‌السلطان است که بیش از نیمی از این اثر را شامل می‌شود. این کتاب امین‌السلطان را به شدت رسوا کرده نخبگان جامعه را نسبت به عزل او مجاب می‌کرد.

---

۱۹. اعتماد السلطنه در ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰/ آبان از رفتن هر روزه به باغ کوچکش در کنار شهر و در دوازدهم آن ماه، از گفتگوهای مفصل با امین‌الدوله و همراهی میرزا محمد حسین فروغی - کسی که نسخه اصلی خلسه به خط اوست - در باغ مذکور و نیز «چیزنویسی» و «تحریرات» در روزها و هفته‌های بعد صحبت کرده‌است (اعتماد السلطنه، ۱۳۸۹: ۸۳۸-۸۴۰). زمان محاکمه خیالی امین‌السلطان نیز در خلسه، در پاییز و ماه قوس/ آذرماه برابر با جمادی‌الثانی آن سال، صورت می‌گیرد (همو، ۱۳۵۷: ۳۴۱). این شواهد خود گواه دیگری بر ادعای نگارش آن مقارن تصمیم به برکناری امین‌السلطان است. ضمناً مصحح خلسه نیز معتقد به نگارش آن در سال ۱۳۱۰ ق است (نک. همان، مقدمه مصحح).

قابل باور نیست که اعتمادالسلطنه این کتاب را بدون دستور شاه یا به احتمال اندک به دستور یا حمایت ظل السلطان که قرار بود برجای امین السلطان نشیند، نوشته باشد، به ویژه که او بارها به ترسویی خود و عبرت از مخالفت‌های پیشینش با امین السلطان اعتراف کرده بود، اما در همین کتابِ خلسه و از زبان امین السلطان، خود را «دشمن‌ترین اشخاص به» او خوانده است. چنین به نظر می‌رسد که انصراف از برکناری امین السلطان در حدود ۲۲ رجب ۱۳۱۰/۱۲ بهمن ۱۲۷۱ ش، موجب ناقص ماندن کتاب شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۳۴، ۲۵۰). به عقیده اعتمادالسلطنه \_ که اظهارات امین الدوله نیز مؤید آن است \_، امین السلطان چون از قضیه اطلاع یافت، به روس‌ها پناه برد (همان: ۲۳۲-۲۳۶؛ امین الدوله، ۱۳۴۱: ۱۷۶-۱۷۸). ظاهراً از آنجا که صدرات اعظمی ظل السلطان که پیوندی عمیق‌تر با انگلستان داشت، برای روسیه به مفهوم عقب افتادن بیشتر از انگلستان بود، سفیرشان سخت به پشتیبانی از امین السلطان برآمده مخالفتش را با این عزم شاه دست‌کم از طریق دو نفر و از جمله اعتمادالسلطنه، به شاه اعلام داشت. شاه ناتوان نیز ناگزیر از تصمیم خود منصرف شد. شاید درخواست مرخصی سه‌ماهه اعتمادالسلطنه برای سفر به کربلا نزدیک به ۱۰ روز بعد از انصراف علنی شاه از این تصمیم، تبعات همین موضوع باشد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۸۴۷-۸۴۹؛ امین الدوله، ۱۳۴۱: ۱۷۵-۱۷۹).<sup>۲۰</sup>

پیچیدن خبر برکناری قریب‌الوقوع امین السلطان در فضای تهران و ناتوانی شاه از تحقق این امر، اعتبار هم‌زمان آن دو را خدشه‌دار کرد. از همین رو، شاه جهت انکار صحت آن تصمیم، پیشنهاد دریافت لقب صدراعظم را به او داد. امین السلطان با عقیده به «شوم» بودن این لقب، چند هفته از پذیرش طفره رفت تا سرانجام با اصرار دیگران و از جمله سفارت روسیه، آن را پذیرفت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۸۴۸-۸۵۰). این موضوع به معنای پیروزی نهایی امین السلطان و ناگزیری اعتمادالسلطنه از همراهی با او بود. مؤید این ادعا، تجدید رابطه گرم دست‌کم تا محرم ۱۳۱۳ است؛ چنانکه بار دیگر مکرر به دیدار و مهمانی او می‌رفت

۲۰. آشکار نیست که محقق نشدن این سفر ناشی از عدم موافقت شاه بوده است یا انصراف اعتمادالسلطنه از انجام آن.

یا امین السلطان به بازدید وی می آمد و در همین مدت دست کم دو کتاب تاریخ اشکانیان و التدوین فی احوال جبال شروین را به نام امین السلطان نوشته تقدیم او کرد (همان: ۸۵۱ به بعد، ۹۲۲). نزدیکی مجدد و طولانی مدت به امین السلطان موجب دوری از امین الدوله و دوستان هم فکرش شد؛ چنانکه رابطه آنان با اعتمادالسلطنه تا روزهای پایانی ربیع الثانی ۱۳۱۱ق، یعنی نزدیک به ۱۰ ماه، قهرآمیز بود. در آن تاریخ، امین الدوله با نامه ای التفات آمیز او را به عروسی پسرش دعوت کرد که این تا حدی از سردی روابط آنان کاست و منجر به چند دیدار و عیادت با فواصل زیاد از هم شد. اما مخالفت اعتمادالسلطنه با تجدید انحصار تنباکو به شیوه ای جدید و تحت مدیریت کمپانی ای به ریاست امین الدوله و سپس نامه ای سراسر نقد (و به زعم اعتمادالسلطنه همراه با ناسزا) به اعتمادالسلطنه که فرستنده آن نامعلوم و شاه امین الدوله را متهم به فرستادن آن می کرد؛ این رابطه را سردتر از پیش کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۸۸۲، ۸۹۴، ۹۱۴، ۹۷۵).<sup>۲۱</sup> در این میانه نیز گذشته از شاه، شواهدی آشکار از تفتین امین السلطان میان این دوستان قدیمی، حکایت دارند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۹۱۸-۹۱۹، ۹۷۵). باوجود دوری بیشتر از امین الدوله، رابطه اعتمادالسلطنه با امین السلطان نیز گرمی و صمیمیت نمی گرفت، چراکه به تصریح اعتمادالسلطنه چون او اهل شوخی و مجالس عیش و نوش نبود، هیچگاه نمی توانست محبوب امین السلطان عیاش، قرار گیرد (همان: ۹۷۷، ۱۰۳۵ به بعد).

شاید همین موضوع موجب ترمیم دوباره ارتباط اعتمادالسلطنه با امین الدوله گردید و به کوشش افرادی از جمله او میان امین الدوله و امین السلطان هم، در هفته های پایانی سال ۱۳۱۲ق، آشتی درگرفت که به تصریح اعتمادالسلطنه «نصف بیشتر اسباب» این صلح را او

---

۲۱. جالب آنکه این نامه هیچ ارتباطی به امین الدوله نداشت و ظاهراً اعتمادالسلطنه نیز، هیچگاه نویسنده واقعی آن را نشناخت. این نامه را قهرمان میرزا، برادرزاده شاه و ملقب به عین السلطنه، نوشته و با «امضای شیخ محمدحسن شهرستانک»، فرستاده بود. عین السلطنه معتقد بود که در آن صرفاً «مطالب بی معنی و غلطات علمی» اعتمادالسلطنه را بر اساس کتاب های خود او، متذکر شده بود (نک. عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۱/۶۳۷).

فراهم آورد (همان: ۱۰۱۳). این وضع اگرچه می‌توانست تاحدی گرمی و تعادلی به زندگی اعتمادالسلطنه بدهد، اما فضای کلان حکومت و کشور که آن را رو به زوال می‌دید، موجب اظهار ناامیدی و دلتنگی او در این آخرین سال‌های زندگی‌اش شده بود. شاید همین تردید و رنج‌های روحی موجب زوال سلامتی او نیز گشت، چنانکه در آخرین روزهای سال ۱۳۱۲ ق در پی خرید باغی در زرگنده از بیلاقات شمال تهران بود، چرا که اعتقاد داشت با این «... پیری و ناتوانی و مایوسی از دولت، یقین دارم مرا تا دو سال دیگر مجبور به اعتزال خواهد کرد و هیچ‌جا را از برای گوشه‌نشینی و امنیت بهتر از اینجا نمی‌دانم» (همان: ۹۹۴-۹۹۵، ۱۰۱۴). چند هفته بعد، مرگ تقریباً یکباره مادرش (۱۸ محرم ۱۳۱۳ ق) که او را یگانه دوست حقیقی خود در جهان می‌خواند، چنان اندوهی بر زندگی او افکند که آرزو داشت زودتر به او ملحق شود و دو ماهی بعد از آن رخداد، از «کمال یأس و ناامیدی از دولت» یاد کرده و این روزهای خود را «آخر عمر و زندگانی» می‌خواند (همان: ۱۰۱۸، ۱۰۲۳، ۱۰۳۶). این ناامیدی و کسالت را در حدود دو ماه بعد دستور شاه مبنی بر توقیف کتاب تازه ترجمه‌اش به نام خطرات مادموازل مونت پانسیر، شدت بخشید، به گونه‌ای که نامه استعفای خود را از تمام مسئولیت‌های حکومتی به شاه تقدیم کرد. بررغم دل‌جویی شاه، حال روحی‌اش را چنان بد می‌دانست که اظهار می‌داشت: «به قدری از دنیا دلتنگم و وضع مردم را بد می‌دانم و مایوس از دولت و ملت هستم، می‌خواهم یک خانه مختصری در آنجا [شهری] ابتیاع کنم و قطع هر نوع علاقه از دنیا کرده آنجا منزوی شوم (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۱۰۳۶، ۱۰۴۴-۱۰۴۵، ۱۰۴۹؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۲۰۳). از اظهارات گوناگون او که اینک در آستانه ۵۴ سالگی قرار داشت، به روشنی آشکار است که از تحقق آرزوی خویش ناامید شده بود. از همین رو سرنوشت خود را در آینده نزدیک همچون بسیاری از دولتمردان مسن و مجربی می‌دید که در سال‌های اخیر کاملاً کنار گذاشته شده و جای آنان را جوانانی هم‌سنخ صدراعظم، گرفته بودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۱۰۵۹-۱۰۵۰).

اما رخدادی در ۹ شعبان ۱۳۱۳ امید و تحرک را بار دیگر در او زنده کرد. در آن تاریخ،



شاه مأموریتی سرّی برای مذاکره در مورد چند مسئله از جمله گرفتن وامی به مبلغ پنج کرور (در میانه کار به هفت کرور افزایش یافت) از روس‌ها و طلب یاری از آن‌ها برای جلوگیری از فعالیت گسترده انگلیس در خاک سیستان داد. این مأموریت می‌توانست آخرین امید تحقق رؤیایش باشد. هیچ فرد سومی در دربار و حتی شخص امین‌السلطان صدراعظم از این مأموریت آگاه نبود؛ حال آنکه در یکی دو مأموریت پیشینش جهت گفتگو با سفارت روسیه، خود شخصا امین‌السلطان را برای ممانعت از خشم و کینه‌اش در جریان می‌گذاشت (همان: ۱۰۵۵-۱۰۶۷). شاه امین‌السلطان را نیز هم‌زمان مأمور مذاکره برای دریافت وام از انگلستان کرده بود. اگرچه ماجرای دریافت وام با مرگ اعتمادالسلطنه و ناصرالدین‌شاه در طی یک و دو ماه بعد به سرانجام نرسید، اما پذیرش این مسئولیت و پنهان داشتن آن از امین‌السلطان اقدامی جسورانه و پرتبعات به شمار می‌رفت. از همین رو این اقدام اعتمادالسلطنه را نمی‌توان جز در جهت تلاش برای تحقق رؤیای صدارت اعظمی، تفسیر کرد.

رویدادی دیگر هم‌زمان با روزهای پایانی این مأموریت و آخرین ایام زندگی اعتمادالسلطنه، جسارت و تقابل سخت او را با امین‌السلطان آشکارتر می‌کند که این گواه دیگری بر صحت مدعای فوق نیز هست. در ۱۴ شوال ۱۳۱۳ ق مجلسی جهت استنطاق محمدحسن امین‌الضرب (۱۲۵۱-۱۳۱۶ ق) به اتهام تقلب گسترده در ضرب پول کشور برگزار شد که هیچ‌کس از اهل مجلس جرأت آغاز مؤاخذه او را به‌عنوان هم‌پیمان پرمفعت امین‌السلطان، نداشت. اما اعتمادالسلطنه برخلاف رویه محافظه‌کارانه خویش که همه اهل مجلس را نیز به شگفت واداشت، سخت به بازخواست امین‌الضرب پرداخت (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۹۱۸-۹۱۹؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۱۹۶، ۲۰۳). چهار روز بعد از این قضیه، در پایان روز سیزدهم نرووز/ ۱۸ شوال ۱۳۱۳ ق اعتمادالسلطنه درحالی که پای به ۵۴ سالگی گذاشته بود، ناگهان درگذشت (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۹۸: ۵۱۶؛ عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۹۲۴/۱؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۲۰۳). چنین می‌نماید که تلاش پیگیر و به‌ویژه دو اقدام واپسین و چشمگیر او علیه منافع امین‌السلطان و اینک مرگ یکباره‌اش، موجب این سخن یا گمانه از سوی برخی

شده است که ناصرالدین شاه بر آن بوده است که پس از جشن پنجاهمین سالگرد پادشاهی خود (یک ماه بعد از مرگ اعتمادالسلطنه)، امین السلطان را برکنار کرده اعتمادالسلطنه را به صدارت بنشانند، به ویژه که شواهدی نیز دست کم از عزم شاه به برکناری امین السلطان بعد از جشن پنجاهمین سالگرد پادشاهی وجود دارد. متعاقب همین گمانه محتمل نیز، امین السلطان متهم به مسمومیت و قتل اعتمادالسلطنه شده است (امین الدوله، ۱۳۴۱: ۲۱۷؛ خان ملک ساسانی، ۱۳۳۸: ۱۸۳-۱۸۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: مقدمه مصحح، ۱۳).

#### نتیجه

بررسی سیر زندگی اعتمادالسلطنه نشان داد که محیط خانوادگی و رخدادهای روزگاران کودکی، چگونه بر شکل‌گیری شخصیت او که در آن دل‌رحمی، چاپلوسی، ترسوئی و درعین حال اشتیاق علمی، تلاش و پرکاری و وفاداری به شخص شاه بارز بود، مؤثر بوده است. با وجود میل فراوان و تلاش پیگیر برای ترقی و دست‌یابی به مناصب نیرومندتر و پردرآمدتر، از حدود ۴۰ سالگی از منصب و جایگاهش خشنود نبود و خود را بازمانده از دوستان و هم‌ردیفانش می‌پنداشت. اگرچه با تشکیل وزارت انطباعات در سال ۱۳۰۰ق به جرگه وزرا وارد گشت، اما از این جایگاه نیز ناخشنود بود و آن را وزارت «مجمعولی» می‌خواند. همین نارضایی منجر به بازتاب ناامیدی و حتی اندیشه کناره‌گیری از اشتغالات حکومتی در روزنامه خاطرات او از اواخر ۱۳۰۰ق شده است. چنین می‌نماید که همین ویژگی‌های شخصیتی، به‌ویژه ترسوئی، زودرنجی، زبانی گزنده و دستی نه‌چندان گشاده، مهم‌ترین موانع ترقی او بوده‌اند، موانعی که خود نیز به آن‌ها معترف بود.

در میانه این ناامیدی رؤیای همسرش در دومین ماه سال ۱۳۰۲ق نوید نیل او را به صدارت اعظمی می‌داد. مقاله حاضر نشان داد که چگونه این رؤیا موجب دمیدن امید در زندگی او و افزایش یکباره فعالیت‌های سیاسی‌اش شده است. چنان‌که برخلاف رویه خود، شروع به نگارش و ترجمه مقالات و کتب سیاسی متعدد کرد و بدین ترتیب توجه شاه را به

فعالیت و قابلیت‌های سیاسی خود جلب نمود؛ فعالیت در عرصه‌ای که نمی‌توانست توجه سفارتخانه‌های دو قدرت استعمارگر و پرنفوذ ایران قاجاری یعنی روس و بریتانیا را به خود جلب نکند. اعتمادالسلطنه برخلاف رویه پدرش که انگلوفیل بود، با روسیه همراه شد، شاید بدان سبب که توفیق نفوذ سیاسی انگلیس و جذب برخی از نیرومندترین درباریان قاجاریه به آنان به‌ویژه علی اصغرخان امین‌السلطان، جایی برای جذابیت او برای انگلیسیان باقی نگذاشته بود. گویا پیوند اعتمادالسلطنه با سفارت روسیه نیز، چندان ناخوشایند ناصرالدین‌شاه نبود، چرا که بدین ترتیب هم او را واسطه محرمانه ارتباطش با آنان و عامل موازنه در ارتباط با سفارت انگلستان می‌کرد و هم با پروبال دادن به او تمرد و جاه‌طلبی امین‌السلطان را کنترل می‌نمود. ورود به عرصه رقابت‌های سیاسی در کوتاه‌مدت به زندگی او نشاط و امیدی بخشید، اما در درازمدت هم از کارهای علمی و با کیفیت او در زمینه تاریخ و جغرافیا کاست و هم به تشویش و ناآرامی‌اش افزود، چنانکه سلامتی او نیز رو به زوال می‌رفت. باوجود این فعالیت‌های گسترده سیاسی، او هیچ‌گاه جایگاه مورد انتظارش را نیافت، اما آخرین مأموریت سری او جهت گرفتن وامی سنگین از روسیه و نیز بازخواست صریح و بی‌سابقه او از امین‌الضرب، متحد پرفایده امین‌السلطان در سه ماه پایانی و حتی آخرین روزهای زندگی اعتمادالسلطنه، می‌تواند حکایت از چراغ سبز شاه و امید او به ترقی و حتی نیل به کرسی صدارت باشد. لیکن مرگ یکباره‌اش در ۵۴ سالگی، پایان تلاش و رؤیایش بود. همین تکاپوهای بلندمدت و به‌ویژه واپسین اقدامات او و مرگ یکباره‌اش، به همراه نشانه‌هایی از عزم شاه به کنار زدن امین‌السلطان در همان ایام، این گمانه را ایجاد کرد که مرگ او در پی توطئه رقیبان و ناشی از مسمومیت بوده‌است، نه سگته؛ موضوعی که صحت و سقم آن را می‌توان با گردآوری علائم بیماری‌های احتمالی اعتمادالسلطنه، بازبینی نحوه مرگ او و عرضه آن به دانش پزشکی نوین، مورد سنجش قرار داد. سرانجام آنکه، گویی مرگش در ۵۴ سالگی او آشکار کرد که پارچه سفید-طلایی وزارت یا صدارت که در رؤیا در ۵۴ سالگی بر تن خود دیده بود، نه رخت صدارت بلکه کفن اعتمادالسلطنه بوده‌است!

## کتابنامه

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲). امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی.
- آل داوود، سیدعلی (۱۳۷۹). «اعتمادالسلطنه»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۸). تاریخ منتظم ناصری، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- همو (۱۳۵۷). خلسه، به کوشش محمود کتیرانی، تهران: توکا.
- همو (۱۳۵۰). روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه (چاپ دوم)، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- همو (۱۳۸۹). روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه (چاپ هفتم)، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- همو (۱۳۷۴). المآثر و الآثار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- همو (۱۳۶۷). مرآةالبلدان، به کوشش عبدالحسین نوائیو هاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- امین الدوله غفاری، فرخ بن مهدی (۱۳۴۶). مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی زعفرانلو، تهران: دانشگاه تهران.
- بامداد، مهدی (۱۳۵۷). شرح حال رجال ایران، تهران: زوار.
- خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۳۸). سیاستگران دوره قاجار، تهران: بابک.
- راس، آلن. ا. (۱۳۷۳). روان شناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)، ترجمه سیاوش جمال‌فر، تهران: بعثت.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما). «تفریحات ناصرالدین شاه در لار، تألیفات اعتمادالسلطنه و نقاشی‌های کمال‌الملک و مشاغل او»، شماره سند: ۲۹۶۰۰۳۱۸۰؛ دفترچه حاوی نامه‌های دوستانه اعتمادالسلطنه به ناصرالدین شاه و امیر نظام، شماره سند: ۳۱۷۰۱۲۲.
- سعادت‌نوری، حسین (۱۳۴۶). روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، یغما، ۳، ۱۳۹-۱۴۵.
- شولتز، دوان، سیدنی الن شولتز (۱۳۸۹). نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۵). اسناد سیاسی دوران قاجاریه، تهران: بابک.
- ظل السلطان، مسعود میرزا (۱۳۶۸). خاطرات ظل السلطان، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: اساطیر.

- عین السلطنه، قهرمان میرزا (۱۳۷۴). روزنامه خاطرات عین السلطنه، تهران: اساطیر.
- فوریه، ژان باتیست (۱۳۸۵). سه سال در دربار ایران، ترجمه اقبال آشتیانی، تهران: نشر علم.
- قاسمی، سیدفرید (۱۳۷۹). مشاهیر مطبوعات ایران، اعتمادالسلطنه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- کریمی، یوسف (۱۳۹۰). روانشناسی شخصیت، تهران: پیام نور.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۶). مرگ عبرت انگیز اعتمادالسلطنه، راهنمای کتاب، ۱۰ (۱).
- متولی حقیقی، یوسف (۱۳۸۱). وزیر تاریخ نگار، پژوهشی پیرامون زندگانی، آثار و شیوه تاریخنگاری محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، انتشارات دانشگاه اسلامی بجنورد.
- مجدالملک سینکی (۱۲۸۷ق). رساله مجدیہ (نسخه خطی)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره نسخه: ۲۲۹۷.
- محیط طباطبائی، محمد (۱۳۶۶). تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران: بعثت.
- مخبرالدوله، مهدی قلی هدایت (۱۳۸۵). خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). شرح زندگانی من، تهران: زوار.
- ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۶۹). روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضی ها، تهران: سازمان اسناد ملی.
- همو (۱۳۹۸). روزنامه خاطرات (از جمادی الاول ۱۳۱۲ تا ذیقعدہ ۱۳۱۳ق). به کوشش مجید عبدامین، تهران: موقوفات محمود افشار.
- همو (۱۳۹۷). روزنامه خاطرات (از ربیع الاول ۱۳۰۸ تا ربیع الثانی ۱۳۰۹ق)، به کوشش مجید عبدامین، تهران: موقوفات محمود افشار.
- همو (۱۳۸۷). سفرنامه عراق عجم، تهران: اطلاعات.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۶۳). امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، قم: انتشارات اسلامی.